

برای پناهجوی ایرانی



آنها بودند و امروز هستند آیا ما نیز هستیم ؟
فرهنگ قاسمی

یکشنبه ۵ دی ۱۳۸۹ - ۲۶ دسامبر ۲۰۱۰

امروز خبر دادند که یک زن ۲۷ ساله ایرانی که گویا در جمهوری اسلامی به زندان طولانی مدت محکوم شده بود و به خاطر بچه شیر خوراش بقید ضمانت آزاد شده و خود را به فرانسه رسانیده است و در یکی از هتل های سازمان پناهجویهای فرانسه بسر می برد پول برای خرید شیر و پوشک بچه دو ساله خود ندارد. کسی که آن زن و بچه را دیده بود میگفت پوست گردن بچه از لاغری چروک شده بود، رنگش سفید، بیحال و بیرمق بود ... این زن میتواندست ندا قربانی جنبش ۸۸ باشد.

امروز نداها در چهار گوشه دنیا و گاهی در مقابل چشمان ما هستند و ما بصیرت دیدن آنها را نداریم متأسفانه یکی از ویژگی های اپوزیسیون خارج کشور این است که قدر و منزلت نیروها و افراد زنده را چه در داخل و چه در خارج نمی داند ، اما برای مرده هایش حاضر به اقدام است. چند ماه پیش، وقتی رژیم جمهوری اسلامی پنج نفر از جوانان مبارز داخل را اعدام کرد دیدیم چه خشم و نفرتی در سراسر جهان از سوی اپوزیسیون بروز کرد. این پنج نفر چه کسانی بودند ؟ آنان از زمره همین طرفداران حقوق بشر و آزادی به شمار میروند که در سال ۸۸ در برابر رژیم جمهوری اسلامی ایستادند که امروز در خارج کشور سرگردان هستند. کسانی که وضع اقامتشان معلوم نیست، خانه و مسکن ندارند، اغلب از حد اقل لازم برای تغذیه بر خوردار نیستند، شب ها در خیابانها ، پارکها و ایستگاه های راه آهن می خوابند. وقتی آنها را می بینند معلوم میشود امکان گرفتن دوش و تراشیدن ریش و رفتن به سلمانی را ندارند ، لباس و کفش ندارند ، سرگردانند، برخی دست به خود کشی میزنند ، برخی چنان از وضع خود بیزار شده اند که هستی برایشان بی تفاوت شده است.

وقتی ندا آقا سلطان را جمهوری اسلامی در خیابان کشت و این پنج مبارز را اعدام کرد رهبران اپوزیسیون و افراد سر شناس سخنرانی ها کردند به رادیو و تلویزیون های اروپایی رفتند تظاهرات بر پا کردند ... که همه آن اقدامات بی تردید خوب و بجا بود و هنوز هم ضروری است که دست از تبلیغات علیه رژیم جنایتکار حاکم بر ایران برداشته نشود. اما در عین حال باید بفکر همیپنان جان بدر برده از ضرب و شتم کشتار نیز بود و برای کمک به آنها بسیج شد . گاهی بیتفاوتی در میان ما شرم آور و خفه کننده است. کسانی که دستشان به دهانشان میرسد با چشمان باز به روی این از خانه گریختگان نگاه میکنند و به شکوه هایشان گوش میدهند و ناجوانمردانه به راه خود

ادامه میدهند و گذشته خود را گویی فراموش کرده اند !!!
این جوانان نیاز به حداقل زندگی دارند که متأسفانه همت لازم از جانب بسیاری از ایرانیان مرفه بروز نمیدهد، این جوانان نیاز به کمک برای رفتن به ادارات دولتی این کشورها را دارند، این جوانان نیاز به کلاس‌ها زبان خارجی دارند تا هر چه زورتر خود را با جامعه تبعیدی خود انطباق دهند.

این تذکر بهیچ عنوان نباید چنان تعبیر شود که ما از افرادی مانند:

حبیب‌الله لطیفی پور که در مخاطره اعدام قرار دارد
رضا شهابی، عضو هیئت مدیره سندیکای شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران و حومه در تیر ماه سال جاری دستگیر شده است و در بند ۲۰۹ زندان اوین بسر میبرد،

سیامک مهر، وبلاگ‌نویس و عضو کانون روزنامه‌نگاران و نویسندگان برای آزادی،

نسربین ستوده، وکیل مبارز، انسان دوست و ازادخواه که در حبس و اعتصاب غذا بسر میبرد و جان‌ش بطور جدی درمخاطره است،
ابراهیم یزدی از سران نهضت آزادی،

نادر عسکری، فعال پیشین دانشجویی دانشگاه تهران که در یاسوج بازداشت شده است،

منصور اسانلو، رئیس هیئت مدیره سندیکای شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران و حومه که بارها به دلیل مبارزات کارگری و تلاش برای احقاق حقوق کارگران شرکت واحد و اتوبوس‌ران‌زندان شده است و هم‌اکنون با محکومیت ۵ ساله در زندان رجایی‌شهر کرج بسر میبرد و دست از مبارزه برای آزادی و استقلال سندیکاها برنمی‌دارد،

احمد زیدابادی، روزنامه‌نگار مسول و روشنفکر مورد وثوق دانشجویان و فعالان سیاسی، که در زندان بیرجند، یکی از مخوف‌ترین زندان‌های ایران بسر میبرد،

حشمت‌الله طبرزدی، از رهبران جنبش ۸۸ که بی‌امان به مبارزه خود حتی در زندان برای آزادی و حقوق بشر ادامه میدهد،
فریبرز رئیس‌دانا فعال سیاسی و اقتصاددان،

عیسی سحرخیز، روزنامه‌نگار برجسته و بی‌باک، یکی از فعالان سیاسی معتقد به حقوق بشر که در یکی از نامه‌هایش از شکستگی دنده خود زیر شکنجه یاد می‌کند و می‌گوید این دنده شکسته مثل یک میخ طویله در تنم مراتب رنجم میدهد،

و بالاخره عباس‌امیر انتظام، این پیر جوانمرد همیشه در زنجیر جبهه ملی ایران، و هزاران زندانی گمنام دیگر دفاع نکرد و برای آزادی آنان نکوشید.

در عین حال نباید به تقاضای فرزاد کمانگرهای زنده که به ما پناه آورده‌اند بی‌اعتناء بود و از کنار آن گذشت. اگر آنها همفکر و هم‌مرام ما نیستند نباید در میزان خدمتگذاری ما کوچک‌ترین تاثیری داشته باشد و دست دوستی را باید از آستین برای همه به یک

اندازه بیرون آورد .
این ها دیروز برای آزادی مردم ایران هزینه کردند و امروز در دیار غربت گرفتارند ما برای آنها چه هزینه می کنیم؟
از همه ایرانیان در خارج کشور باید این پرسش را کرد آن همت بلند ایرانی و آن فرهنگ پاک میهمان نوازی کجا رفته است؟ پس آن انسانیت که مدعی است که " بنی آدم که اعضای یک دیگرند " کو؟
حیثیت انسانی به ما حکم می کند که در کمک رسانی به هم میهنان آواره کوشا باشیم و در دفاع از این جوانان هموطن که در عراق و ترکیه و یونان و قبرس و اروپا به سر میبرند بیشتر و بهتر از هر زمان دیگر بسیج شویم تا اینان به بیگانه و نوکران بیگانه نیاز پیدا نکنند.

بخش بزرگی از جوانان میهن ما از ایران گریخته اند اینان هنوز میتوانند آینده ساز کشور ما باشند زیرا تفکر خلاق نیروی جوان است که همواره آینده‌ی یک جامعه را تضمین می‌کند، جوانان با گوناگونی و پویایی اندیشه‌ی خود خواهند توانست آتش ترقی و آزادیخواهی را شعله‌ور سازند و به جامعه روشنایی و گرما دهند، بیاید با هم شویم و نگذاریم این خلاقیت و سرمایه ملی نیروی جوان به کیسه بیگانه و بیگانه پرست ها سرازیر شود.

کافی است با این جوانان معاشرت و نشست و برخاستی داشته باشید خواهید دید که آنها، اگر چه با دست خالی، نه تنها برای یکدیگر، بلکه برای هر کس دیگری، از صفت کمک رسانی و خدمتگذاری بزرگ و تحسین آمیزی برخوردارند. برادر و خواهری آنها به صفت اسلامی یا عقیدتی و مسلکی نیست بلکه به واسطه روحیه انسانی آنها است. اینجا ست که من از آنها درسی گرفتم که به شرح زیر فورمولبندی می‌کنم :
حاکمیت و انتظام حق و وظیفه حاصل تمدن بشری و نشانه مدرنیته است. اما، هرآنگاه که انگیزه دادن و گرفتن دوستی باشد حق و وظیفه دیگر عمل نمی کند، بدهکار و بستانکار وجود ندارد، بلکه یک تبادل حقیقی انسانی که جلوه جاودانگی عشق انسان به انسان است هستی میابد و در این حالت تنها قانون دوستی است که بر روابط حاکم میگردد. این شاید فرا تر از ضوابط جامعه مدرن باشد.

لوئی التوسر، فیلسوف و اندیشمند فرانسوی، یکی از نامه های خود به " فرانکا"، زنی که دوستش دارد، را اینطور تمام میکند:

تو هستی، من هستم ، و تو هستی و من هستم و پس این دور تبادل هستی ادامه دارد " (۱) "

این هم میهنان ما نشان دادند که به هنگام دفاع از آزادی بودند و جانفشانی کردند. امروز نیز هستند و بگونه ای دیگر جانفشانی میکنند. آیا ما هم هستیم ؟ آیا در واقعیت هستیم؟ و آیا واقعیت را کج نمی بینیم؟

فرهنگ قاسمی ۲۴ / ۱۰/۲۰۱۲

پاریس

Louis Althusser, Lettres à Franca ۱۹۶۱ – ۱۹۷۳ Stock / IMEC – ۱

novembre ۱۹۹۸

هرزنامه محافظت شده اند، جهت مشاهده آنها شما نیاز به فعال ساختن
جاوا اسکریپت دارید
www.rangin-kaman.org
جامعه رنگین کمان

زمینه های گذار از جمهوری اسلامی



مجید زربخش

یکشنبه ۵ دی ۱۳۸۹ - ۲۶ دسامبر ۲۰۱۰

در سخنرانی ۱۶ اکتبر ۲۰۱۰ در لندن در پایان مطالبی که در بخش اول آمد، به برخی مؤلفه های ضروری برای گذار از جمهوری اسلامی اشاره کردم که در اینجا با توضیحی بیشتر به آنها پرداخته می شود.

تدارک آینده، زمینه ها و موانع پیشروی

در بخش نخست به اهمیت روشنگری پیرامون بسته بودن راه اصلاحات و تغییرات در محدوده نظام و لزوم توضیح مستمر این حقیقت که در چارچوب نظام موجود، قانون اساسی، ساختارها و ساز و کارهای آن جایی برای اعمال خواست و اراده مردم وجود ندارد، اشاره گردید. طبیعی است تغییری که تحقق خواست و حاکمیت مردم را در پی داشته باشد، با وجود مساعد بودن زمینه های مادی و ذهنی، تنها با روشنگری پیرامون ضرورت گذار از جمهوری اسلامی متحقق نمی شود. ناکامی تجربه های پیشین و فقدان بدیل جایگزین و نااطمینانی و ناروشنی در این باره، نفوذ گرایش های سیاسی بازدارنده و راه حل های نافرجام و مآلاً سد کننده یا محدود کننده تحول دمکراتیک در میان نیروهای سیاسی و بخش هایی از مردم و سرانجام پراکندگی سیاسی و سازمانی موانعی است که بدون غلبه بر آنها، گذار از نظام موجود ممکن نخواهد بود. بنابر این رفع این عوامل بازدارنده و سدکننده دمکراسی و حاکمیت مردم شرط گذار موفق از جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری دمکراتیک مبتنی بر جدائی دین و دولت است.

1- ناکامی تجربه های پیشین

تجربه ناکامی تلاش های گذشته، بویژه تلاش های نزدیکترین گذشته

تاریخی یعنی انقلاب بهمن ماه ۵۷، در دست یابی به آزادی از یکسو و نبودن دورنمای روشن و اطمینان بخش به مثابه نظام جایگزین از سوی دیگر، از جمله مانع های بزرگی است که پیشروی مردم را در فرارفتن از جمهوری اسلامی کند و حتی متوقف می سازد. هراس از تکرار این تجربه ها و از بازسازی دوباره استبداد بی تردید تأثیری ترمزکننده در فرارفتن از نظام حاکم دارد. مضافاً این که نه تنها جمهوری اسلامی، بلکه نیروهایی از مخالفان و منتقدان ولایت فقیه نیز با ترسیم آینده ای تیره و پر هرج و مرج به این هراس دامن می زنند و چنین القاء می کنند که گویا تلاش برای عبور از نظام و سرنگونی آن، ایران را با خطرهای چون جنگ داخلی، تجزیه کشور و بازسازی استبدادی دیگر روبرو خواهد ساخت.

نتیجه عملی این القائات، صرفنظر از مقاصد اشاعه دهندگان آن ها، کمک به ادامه حیات جمهوری اسلامی است. آنچه اینان به عنوان خطر برمیشمارند یا پدیدارهایی است که هم اکنون در شکل استبداد دینی در ابعاد گسترده توسط جمهوری اسلامی اعمال می شود و یا مخاطرات بالقوه ایست که به دلیل حاکمیت این نظام ایران را تهدید می کند و جمهوری اسلامی عامل تولید و باز تولید آنست.

خطر تجزیه کشور، جنگ داخلی و حتی خطر تجاوز خارجی ره آوردها و پیامدهای حاکمیت رژیم هایی از نوع جمهوری اسلامی است. ضامن اصلی جلوگیری از این گونه فاجعه ها و ضامن اصلی جلوگیری از تجاوز قدرت های خارجی، رژیم دمکراتیک و متکی به حمایت مردم است. رژیم های دیکتاتوری و فاسدی چون جمهوری اسلامی از یکسو خود عامل ایجاد بحران و ماجراجویی و تولید فاجعه های گوناگون و از سوی دیگر به دلیل آسیب پذیر بودن زمینه مساعد بروز این فاجعه ها هستند.

خطر تجزیه و جنگ داخلی در سه عامل ریشه دارد. نخست وجود زمینه داخلی، دوم رژیم حاکم و سوم قدرت خارجی. زمینه داخلی اقوام و ملیت هایی هستند که منافع و سود خود را در تجزیه کشور و جدائی خود بدانند و در نتیجه به تلاش در این راستا بپردازند. در ایران ملیت ها و اقوام گوناگونی که طی تاریخی طولانی با هم زیست و آمیزش داشته اند و رشته های تاریخی، فرهنگی و عاطفی متعددی آنها را به هم پیوند داده است و مشترکا در ساختن این سرزمین و دفاع از آن کوشیده اند، سود و منافع خود را نه در جدائی و تجزیه کشور، بلکه در حفظ آن و تمامیت آن جستجو می کنند. طبیعی است در شرایطی که اینان از حقوق ملی و قومی محروم گردند و مورد تبعیض قرار گیرند، نارضائی ها می تواند تحت تأثیر عوامل گوناگون بویژه دخالت و تحریکات بیگانگان به وسیله ای برای ایجاد اغتشاشات قومی، ملی و مذهبی تبدیل شود. شکل گیری پاره ای اغتشاشات قومی و مذهبی در سالهای اخیر که با بمب گذاری های مشکوک در خوزستان در سال ۸۴ آغاز گردید و با عملیات "جندالله" در بلوچستان و حوادث خرداد ماه ۸۵ در تبریز به عنوان اعتراض به کاریکاتور توهین آمیز روزنامه دولتی "ایران" و موارد دیگری که در سال های بعد جریان یافت نمونه

هائی از آنست.

این اغتشاشات اما یکم نتیجه سیاست های تبعیض آمیز حاکمیت جمهوری اسلامی و بی توجهی به مطالبات قومی، ملی و فرهنگی و زبانی اقوام و ملیت های ایران، دوم بهره برداری عناصر مشکوک و غیر مشکوک جدائی طلب و سوم دخالت نیروهای خارجی است. کما اینکه بنا بر نوشته ۱۰ آوریل ۲۰۰۶ روزنامه "گاردین" عملیات جنرالیه در منطقه تاسوکی در جاده زابل - زاهدان در اسفند ۸۴ با پشتیبانی آمریکا صورت گرفت. این امر که آمریکا در آن زمان و یا امروز و فردا از چنین زمینه ای بهره برداری کند امری غیر عادی نیست. دیوان سالاری بوش دو سال قبل از این عملیات، بنا بر سندی که از برنامه ریزان آن فاش گردید، دامن زدن به اغتشاشات قومی و مذهبی در مناطق مرزی ایران و تقویت گرایش های جدائی طلبانه در ایران را در برنامه سیاست های خود قرار داده بود.

برانگیزنده اصلی اغتشاشات در راستای تجزیه و جدائی طلبی اساسا حاکمیت جمهوری است که با محروم کردن اقوام و ملیت ها از حقوق ملی، فرهنگی و زبانی زمینه ساز این اغتشاشات و با بحران سازی و ماجراجویی در عرصه سیاست خارجی هموارکننده بهره برداری قدرت های خارجی است. بنابراین برانداختن جمهوری اسلامی نه عامل ایجاد خطر تجزیه و جنگ داخلی بلکه عامل کاهش و حتی از بین بردن این گونه خطرهایست.

افزون بر این خطرهای جمهوری اسلامی در عین حال برانگیزنده خطر تجاوزهای خارجی است. در سال های گذشته ماجراجویی ها و بحران سازی های جمهوری اسلامی چند بار ایران را تا آستانه خطر جدی تجاوز نظامی آمریکا کشاند. جنگ افروزان دیوان سالاری بوش حتی چگونگی و برنامه مشخص این تجاوز را نیز طراحی کردند. روشن است که جلوگیری از این گونه خطرهای و دفع آنها، با رهائی از جمهوری اسلامی، استقرار رژیم دمکراتیک متکی به حمایت مردم و اتخاذ سیاست خارجی صلح آمیز ممکن می گردد.

از ترس های دیگری که این گروه ها القا می کنند، ترس از عملیات خرابکارانه ایست که نیروهای سرنگون شده پس از خلع از قدرت احتمالا به آن روی خواهند آورد. این نیز چیزی جز وارونه نگری پدیدارها نیست. مافیای نظامی - مالی حاکم و گروه های خشونت گرای نظام، قدرت واقعی خود را از امکانات گسترده مالی، نظامی، اداری ناشی از سلطه خود بر کشور می گیرند. به اتکاء این امکانات و بهره مندی از آن هاست که به هر جنایاتی متوسل می شوند، مردم را دستگیر و روانه زندان ها می کنند و به جوخه های اعدام می سپارند. با از دست دادن حاکمیت زمینه اقتدار، امکانات و میدان عمل امروز را طبعاً از دست خواهند داد و با آن بسیاری از عاملان و وابستگان و جیره خواران امروز از پیرامون آمران کنونی پراکنده خواهند شد و از این همه دستگاه عریض و طویل اعمال خشونت و کشتار و جنایت تنها دستگاهی کوچک با امکانات و نیروی انسانی محدودی باقی خواهد ماند که می

تواند عامل خرابکاریهای بعدی گردد. بنابراین این ابعاد زیان های این احتمال فرضی با سرکوب و جنایتی که هم اکنون اعمال می شود نمی تواند قابل مقایسه باشد و ثانیاً این مقاومت ها و خرابکاریها به حکم منطق درونی خویش و بی حاصلی آن ها قاعدتاً روندی محدود شونده خواهند داشت.

زمینه های بازسازی استبداد

موضوع دیگری که در مقابله با تلاش ها جهت برانداختن نظام حاکم مطرح می شود و ظاهراً دامنه تأثیر آن هم کم نیست موضوع پی آمدهای براندازی و خطر بازسازی دوباره استبداد است. با استناد به تجربه انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ چنین القاء می شود که براندازی و خلاء ناشی از آن !! ممکن است به بازسازی استبداد دیگری منتهی گردد.

یک وجه این تبلیغات مضمون تسلیم طلبانه آن است. ترس از بازسازی دوباره استبداد در میان مردمی القاء می شود که هم اکنون قربانی استبدادی فراگیرند، استبدادی که به نام دین و حاکمیت مطلق ولایت امر در همه عرصه های زندگی خصوصی و عمومی اعمال می شود و باور به آزادی و مبانی حقوق انسانی حکم می کند مردم این حاکمیت را بر نتابند و برای پایان دادن آن بپا خیزند. القاء این ترس ها بازداشتن مردم از این حرکت و تبلیغ تسلیم به شرایط موجود است که نه با مصالح و منافع مردم ارتباط دارد و نه با فکر آزادی و آزادی خواهی.

وجه دیگر این استناد به سرنوشت انقلاب بهمن ماه ۵۷ کلیشه سازی های بی پایه و بی ارتباط با داده های گذشته و امروز است. تلاش های ناموفق برای دست یابی به آزادی - و نه تنها آزادی، بلکه همچنین استقلال و عدالت اجتماعی در ایران به انقلاب بهمن ماه محدود نمی شود. تاریخ صد و ده سال گذشته تاریخ این تلاش و مبارزه است که گرچه در مواردی با دستاوردهایی کوتاه مدت همراه بوده ولی به طور کلی با وجود تلاش های خستگی ناپذیر و فداکاری های بزرگ آزادی خواهان ایران و دادن قربانی های بی شمار، به نتایج مورد نظر نرسیده است. علل ناکامی این تلاش ها را باید در ارتباط با زمینه ها و شرایط تاریخی توضیح داد. این همانی ها و قرینه سازی های جدا از آن شرایط، چیزی جز استنتاج های سطحی و بی پایه نیست.

هم حاکمیت استبداد و هم استقرار نظام دمکراتیک مستلزم وجود شرط ها و زمینه های مادی، عینی و فرهنگی معینی است. علت اصلی سلطه استبداد یا دمکراسی را باید در این شرائط یافت. بی تردید اشتباه ها و غفلت ها همچنین دخالت های خارجی، در ناکامی تلاش ها برای دست یابی به آزادی در ایران، تأثیر داشته اند اما دلائل اصلی عدم موفقیت ها، از جمله علل سرنوشت انقلاب مشروطه و انقلاب بهمن ماه و بازسازی دوباره استبداد را باید در شرائط تاریخی، زمینه های مادی و ذهنیت جامعه جستجو کرد که در اینجا بطور کوتاه به آن اشاره می کنم:

انقلاب مشروطه

دوران آغاز جنبش مشروطیت، دوران حاکمیت استبداد و رواج تجر و خرافه های مذهبی در جامعه و ذهنیت مردم بود که از چند قرن پیش از آن جریان داشت. سال های آستانه انقلاب سال هائی است که در آن پادشاه به خود اجازه می داد در یک تصمیم گیری، بدون روبرو شدن با مقاومت مردم با یک امضاء ۱۷ شهر را به روسیه واگذار نماید و مردم به قرارداد اسارت بار گلستان و ترکمان چای گردن نهند. سال هائی است که در آن آخوند شیادی چون میرزا محمد حسن نجفی (آقانجفی) که به عنوان فقیه و مجتهد دستور قتل و قطعه قطعه انسان ها را می دهد و بعنوان ثروت اندوزی بیرحم در زمان قحطی تاریخی در اصفهان هزاران خروار گندم در انبارهای خود احتکار می کند، صدها هزار پیرو چشم و گوش بسته دارد و می تواند با به راه انداختن شایع " کشف و کرامات و معجزه شفای نابینا و معلول" هر روز صد هزار نفر از اهالی اطراف اصفهان را برای زیارت امام زاده و بهره مند شدن از "کرامات و معجزات" به اصفهان به کشاند. این ها فقط نمونه هائی از اوضاع و شرائط و ذهنیت مسلط است. در جامعه ای با این ذهنیت و جهان بینی طبعاً نمی توان به سادگی اندیشه نوگرایی و ارزش های دیگری را حاکم ساخت.

در ایران تا سال های نیمه دوم قرن نوزدهم بدلیل عقب ماندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مقوله های آزادی و قانون و ساختار سیاسی دمکراتیک مقوله هائی ناشناخته بود. آنچه رواج داشت ذهنیت عقب مانده مذهبی، فرهنگ استبدادی و کیش پادشاه بود. در این مناسبات اراده شاه قانون تلقی می گردید. از دهه های آخر قرن نوزدهم با آغاز مسافرت بازرگانان، محصلان و روشنفکران ایرانی به اروپا و آشنائی آنان با نهادها و ساختارهای سیاسی مدرن و مشاهده پیشرفت های صنعتی، اجتماعی و سیاسی در جوامع اروپائی به تدریج مخالفت با استبداد شاه و سلطه علمای دین بمثابه نمادهای عقب ماندگی و به همراه آن خواست اصلاحات و حاکمیت قانون در میان بخشی از تحصیل کردگان و نخبگان جامعه پدیدار گردید و گسترش یافت. از این تاریخ، یعنی از زمان آشنائی گروه هایی از ایرانیان با اندیشه نوگرایی و تجدد موضوع تغییر دستگاه استبدادی، اصلاح ساختارهای سیاسی و استقرار نهادهای دمکراتیک و حکومت متکی به قانون، مشغله فکری و عملی تجدد گرایان، روشنفکران و آزادی خواهان ایران شد. این کوشش اما بیش از هر چیز متوجه " اخذ تمدن اروپائی" بود و به شرط اصلی این تمدن و تجدد که دگرگونی مناسبات تولیدی است کمتر توجه داشتند.

تغییر ذهنیت جامعه و ارزش های کهنه اساساً با تغییر مناسبات تولیدی کهنه متحقق می شود. در جوامع غربی نیز تحول اقتصادی زمینه مادی و پایه تجدد بود. گرچه تلاش اندیشمندان و روشنفکران تأثیری بزرگ در اشاعه اندیشه های نو، در اشاعه فکر دمکراسی و ایجاد ساختارهای سیاسی مدرن داشت ولی دمکراسی در این جوامع به دلیل خواست و کوشش متفکران و سیاستمداران مستقر نگردید، بلکه بر زمینه

تغییر در مناسبات تولیدی، بر زمینه تولید کالائی و پیدایش نیروها و طبقات اجتماعی نوین و برای پاسخ به نیازهای این شیوه جدید تولید شکل گرفت و گسترش یافت. همچنین در روند بسط و تکوین این شیوه جدید تولید بود که مجموعه مناسبات اجتماعی و ذهنیت مردم تغییر یافت. بنابراین در دوران مشروطیت، در دوران غلبه مناسبات پیشا سرمایه داری، در دورانی که قریب ۸۰ درصد جمعیت کشور را روستائیان و ایلات و عشایر تشکیل می دادند و سنت ها و ارزش های کهنه در ذهن غالب مردم و حتی در ذهن غالب اصلاح طلبان سلطه داشت، تلاش برای استقرار اندیشه ها و روابط مدرن که محصول شرایط اقتصادی- اجتماعی دیگری بود نمی توانست با موفقیت زیادی روبرو گردد.

در جامعه آن روز ایران ذهنیت اکثریت بزرگ مردم از سنت های بومی و مذهبی عقب مانده و از فرهنگ استبدادی ساخته شده بود. مردم بر پایه این ارزش ها و سنت ها روابط خود را تنظیم می کردند، جهان پیرامون را توضیح می دادند و در مناسبات خود با دنیای خارج بر نهادهای سنتی، زبان، فکر و عادات کهنه تکیه داشتند. در چنین شرایطی "اخذ تمدن" نمی توانست از قرینه سازی صوری بخشی از روبنای سیاسی جوامع نامبرده و در بهترین حالت از گونه ای سازش میان ارزش های کهنه و نو فراتر رود. بهمین جهت انقلاب مشروطیت، با وجود تأثیر مهم آن در ایجاد تغییراتی در فضای جامعه و ایجاد تکان در خارج شدن از عقب ماندگی تاریخی، به حکم شرایط اقتصادی- اجتماعی و بافت سنتی جامعه و سلطه و عمل کرد سنت ها و نیروهای اجتماعی کهنه نتوانست به شعارها و هدف های مورد نظر آزادی خواهان و تجددگرایان تحقق بخشد. در برابر پدیده نوپای تجددگرایی و استفاده از دستاوردها و اندیشه های مدرن که روشنفکران و آزادی خواهان نمایندگی می کردند، از همان ابتدا دیوار مقاومت جامعه ای عقب مانده با روابط تولیدی پیشا سرمایه داری قرار داشت که سلطنت و روحانیت نماینده آن به شمار می رفتند.

در ایران روحانیت در کنار سلطنت، قرن ها در زندگی و فرهنگ و تاریخ مردم درآمیخته بود و در ساختن آن نقشی اساسی داشت. روحانیت و سلطنت همواره دو رکن و دو پایه اساسی حاکمیت سیاسی استبدادی و فرهنگ استبدادی را تشکیل می دادند. پادشاه مستبد سرچشمه قدرت و "سایه خدا بر روی زمین" و روحانیت "مفسر حکم خدا" رابط میان خدا و بندگان، پاسدار شرائط حاکم و مروج سنت های کهنه و ارزش هائی بود که درست یا نادرست بنام دین توجیه و شناخته می شد و به اعتبار نقش و قدرت دینی همواره از قدرت سیاسی نیز برخوردار بود. جنبش مشروطه در بستر این شرائط تاریخی و فرهنگی جریان داشت. در این شرائط گرچه نخبگان و روشنفکران و تحصیل کردگان بخاطر موقعیت اجتماعی و نقش در دستگاه اداری و در نتیجه وسعت گرفتن دامنه مبارزه علیه سلطنت مستبد، موفق می شوند ساختارهای سیاسی - حقوقی دولت مدرن (قوای سه گانه و تفکیک آن)، حق انتخاب کردن و انتخاب

شدن، حقوق و آزادی های مردم و حق ملت به مثابه منشاء قدرت را در قانون اساسی جای دهند ولی به دلیل ذهنیت مذهبی مسلط و قدرت روحانیت قانون اساسی با اضافه شدن اصل ۲ متمم آن و پذیرش حق ویژه برای روحانیون، امتیاز برای پیروان مذهب شیعه و تقدس برای سلطنت، سرانجام آمیزه و بازتابی شد از سازش میان شریعت، سلطنت و مظاهری از روبنای سیاسی - حقوقی جامعه مدرن که تا حدی حقوق و آزادی های مردم را به رسمیت می شناخت. بر زمینه همین شرائط تاریخی است که رضا شاه موفق میشود با تکیه قدرت نظامی و حمایت انگلیس آن قانون اساسی و دستاوردهای آن در تأمین و رعایت حقوق و آزادی های مردم را نادیده بگیرد و مجددا دیکتاتوری پادشاه را حاکم کند.

انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷

در فاصله میان انقلاب مشروطه و بهمن ماه ۵۷ گرچه در ایران تحولات بزرگی در عرصه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و در ذهنیت بخش های قابل ملاحظه ای از مردم به وجود آمد، اما آنچه به نفوذ روحانیون هم در حوزه حاکمیت و هم در توده های عقب مانده مردم مربوط می شود، نقش و تأثیر آن همچنان گسترده و غیر قابل انکار بود. از شرکت و نقش آیت الله کاشانی و بهبهانی در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و بازگرداندن محمد رضا شاه به سلطنت تا روابط شاه با قم و مراجع دینی تا فعالیت های وقفه ناپذیر روحانیون در فکر سازی و اشاعه خرافه های مذهبی در دوران محمد رضا شاه همه گواه های حضور و تأثیر نیرومند روحانیت است.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در دوران ۲۵ ساله ساطنت محمد رضا شاه در حالی که نیروهای ترقی خواه و آزادی طلب در معرض پی گرد و سرکوب مداوم قرار داشتند و شاه هیچ جریان و اندیشه سیاسی مخالفی را بر نمی تافت، مسجدها و منبرهای روضه خوانی برای اشاعه افکار عقب مانده و تولیدات فکری روحانیت شیعه باز بود. دیکتاتوری و اختناق سیاسی ۲۵ ساله همراه با وابستگی های سیاسی، اقتصادی و نظامی به آمریکا سرانجام شکل گیری و اعتلای جنبش همگانی و انقلاب بهمن ماه را به دنبال آورد. در این انقلاب که روشنفکران و دانشجویان آزادی خواه و نیروهای چپ و ملی گرا، در آغاز نقشی قابل توجه در آن داشتند، به دلیل محدودیت امکانات و نفوذ آن ها که محصول خلاء سیاسی ۲۵ ساله و سرکوب نیروهای سیاسی و اندیشه های مترقی و آزادی خواهانه بود پس از مدت کوتاهی در حاشیه قرار گرفتند و شبکه گسترده روحانیون به صورت نیروی سازمان یافته و قدرتمند که خمینی در رأس آن قرار داشت به نیروی اصلی در برابر شاه و تعیین کننده در انقلاب تبدیل گردید.

بدین ترتیب روحانیت یعنی یکی از پایه های دیرین استبداد و فرهنگ استبدادی توانست پس از انقلاب و انقراض سلطنت، قدرت سیاسی را تصاحب کند. انقلاب بهمن ماه که در واقع ادامه مبارزه تاریخی علیه استبداد و وابستگی بود، با افتادن رهبری به دست خمینی در جهتی مغایر با ضرورت های آزادی و رشد جریان یافت. این امر اما باز هم

در درجه اول محصول و نتیجه شرایط تاریخی، اجتماعی و فرهنگی حاکم بود. ایران در سال ۱۳۵۷ وارث شرائطی بود که هم در گذشته تاریخی ریشه داشت و هم در رژیم محمد رضا شاه ساخته و پرداخته شده بود. گرچه جامعه ایران در سال ۱۳۵۷ در مقایسه با ایران دوران مشروطیت تحولی بزرگ در زمینه های مختلف یافته بود ولی با توجه به محدود بودن دامنه تحولات زیربنایی، خلاء سیاسی ۲۵ ساله و بسته بودن جریان اندیشه و باز بودن جریان فرهنگی عقب مانده مذهبی و منبرها و مساجد اشاعه این فرهنگ ذهنیت بخش بزرگی از مردم، همچنان ذهنیتی عقب مانده بود.

این ذهنیت که حاصل آن توهم حکومت اسلامی و استقرار آن شد، در همان روزهای انقلاب خود را در شعارها و رفتار ملیون ها نفر از مردم نشان می داد. مردمی که ماه ها شعار آزادی را فریاد می زدند از آستانه آمدن خمینی به ایران و قدرت یابی او با شعارهای: "ما همه سرباز توئیم خمینی، گوش به فرمان توئیم خمینی" و یا با شعار "حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح الله" وفاداری خود را نسبت به وی ابراز می کردند. روشن است که این فریادها و شعارها، نه بیان خواست استقرار دمکراسی، بلکه نشانه موهوم پرستی و بازتاب فرهنگ و مناسبات کهنه مرید و مرادی، مطیع و مطاعی و زمینه باز سازی استبداد بود.

نقش سایر عوامل در باز سازی استبداد

روشن است که تأکید بر شرایط تاریخی و علل اجتماعی و فرهنگی بازسازی استبداد بمعنای نادیده گرفتن نقش و تأثیر سایر عوامل، از جمله دخالت دولت های خارجی و کارگزاران ایرانی آنها در استقرار دیکتاتوری رضا شاه و یا در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیست. این تأکید همچنین بمعنای نادیده گرفتن نقش کسانی نیست که پس از انقلاب بهمن ماه ۵۷ در ایجاد استبداد ولایت فقیه سهمیم بودند. استبداد ولایت فقیه بر زمین ذهنیت و شرایط اجتماعی و فرهنگی آن روز و بدست کسانی ساخته شد که پس از انقلاب در نقش مسئولان و مقامات نهادها و ارگان ها گوناگون، حاکمان شرع، رؤسای دادگاه ها، سازمان دهندگان و کارکنان دستگاه های امنیتی و اطلاعاتی، گروه های چماقدار و سرکوب غیررسمی، بازجویان، زندانبانان و شکنجه گران، روشنفکران مذهبی و استادان و دانشجویان پیرو امام و ولایت فقیه مشغول به کار بودند. امر تثبیت و تحکیم نظام بدست اینان، از طریق سرکوب آزادهای خواهان و دگراندیشان و پیش برد سیاست های خائنه و ویرانگر متحقق شد.

برخی از اینان امروز منتقد و مخالف این استبداد و قربانی تجاوزها و سرکوب مافیای نظامی - مالی حاکم اند. طبیعی است تغییر جایگاه پیشین و ایستادگی در برابر استبداد تحولی مثبت است که می تواند از بار سنگین گذشته بکاهد. اما این تحول و مواضع کنونی بمعنای نادیده انگاشتن نقش آنان در استقرار نظام استبدادی و مسئولیت ناشی از آن نیست.

2- زمینه های تحول دمکراتیک و شرائط کنونی ایران

همانگونه که اشاره گردید، سرنوشت انقلاب بهمن ماه و انقلاب مشروطه ، با وجود تأثیر مؤلفه های مختلف در آن اساساً محصول شرائط تاریخی آن دوران است و نمی توان این سرنوشت را وسیله ای برای ترساندن مردم و باز داشتن آن ها از برانداختن نظام موجود کرد. در بررسی پیرامون امکانات تحول دمکراتیک در شرائط کنونی ایران باید داده های امروز را مینا قرار داد. بازنگری این داده ها نشان می دهد که امروز با زمینه ها و پدیدارهای روبرو هستیم که نویدبخش استقرار دمکراسی و تداوم آنست. امروز بر خلاف دوران انقلاب بهمن ماه بدلیل تحول در ساختار جامعه، در مناسبات اجتماعی و در ذهنیت مردم با عوامل مساعد لازم جهت استقرار دمکراسی و جمهوری مبتنی بر جدائی دین و دولت روبرو هستیم و امکانات نوید بخشی برای تحقق آن وجود دارد. این عوامل و امکانات عبارتند از:

یکم - زمینه های مادی

همانگونه که در بالا آمد، تغییر در مناسبات تولیدی پایه تغییر در مجموعه مناسبات اجتماعی و ذهنیت مردم است. گرچه خمینی و حاکمان جمهوری اسلامی بدلیل خاستگاه اجتماعی و فرهنگ و افکار پیشا سرمایه داری، در آغاز توجهی به این زمینه و به عرصه اقتصاد و دانش و تخصص نداشتند ولی در سالهای بعد به حکم نیاز و تغییر در افکار بخشی از حاکمان، تغییراتی در این حوزه بوجود آمد. با همه این ها، حمایت از تولید ملی و بورژوازی صنعتی هیچگاه بطور جدی در برنامه آن ها قرار نگرفت. و بجای آن اقتصاد تجاری و دلالی توسعه یافت. اهرم های عمده اقتصادی به دولت و نهادهای وابسته و به یک شبکه مافیائی سوداگر سپرده شد. نتیجه این سیاست از یکسو گسترش رانت خواری و غارت ثروت کشور و از سوی دیگر محدود شدن زمینه های رشد تولید داخلی و سرمایه صنعتی مولد بود. با وجود این، از سالهای پس از انقلاب تا کنون توسعه بی سابقه شهرنشینی، کاهش بزرگ جمعیت روستا ها و بهم خوردن تناسب میان جمعیت شهری و روستایی، بسط بازار کار و مبادله و قرار گرفتن جامعه در مراوده پر دامنه با بازار جهانی و تأثیر و نفوذ روابط سرمایه داری جهانی و اثرات ناشی از آن بر جامعه ایرانی، ارزش و مناسبات پیشا سرمایه داری و ذهنیت بخش بزرگی از مردم را به گونه ای چشم گیر تغییر داده است و زمینه های مادی مساعدی برای گذار به دمکراسی ایجاد کرده است.

دوم - زمینه های ذهنی

از مشخصه های جامعه ی امروز ایران توسعه مدارس و دانشگاه ها، افزایش قابل ملاحظه ی میزان باسوادی، تحول فرهنگی، آگاهی و نیاز قشرهای وسیع مردم به لزوم متحقق ساختن خواست های دمکراتیک، جوان بودن جامعه و بهره مندی از امکانات دستیابی به اخبار و اطلاعات و آشنائی روزافزون با جهان از طریق ماهواره، اینترنت..... است(پدیده ای که در سالهای اخیر بویژه در رویدادهای پس از ۲۲ خرداد ۸۸ میزان کارائی خود را در مقابله با سانسور و هم در مقابله با ارزش های کهنه نشان داده است).

این زمینه های ذهنی بی تردید عاملی مهم در استقرار دمکراسی در ایران پس از جمهوری اسلامی و در پاسداری از این دمکراسی است. نیروهای برآمده از این شرائط، سلطه استبداد و ارزش های عقب مانده را برنمی تابند و به اقتضای نیازها و منافع حیاتی خود در پی تحولی دمکراتیک اند. حضور و شرکت روز افزون زنان در بخش های گوناگون زندگی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و جنبش زنان در دو دهه اخیر کشور ما پدیداریست که به لحاظ شکل، محتوا و مطالبات نقشی تعیین کننده در ایجاد نظامی دمکراتیک و حفظ آن دارد. اکثریت بزرگ زنان ایرانی هم اکنون با ارزش های واپس گرای جمهوری اسلامی در مبارزه اند و حاضر نیستند به سنت ها و ساختارها و مناسبات کهنه و ناسازگار با جامعه ی امروز و الزامات آن گردن نهند. این نیروی بزرگ اجتماعی که منافع خود را در حذف این ارزش های کهنه می داند نیروی پاسداری از دمکراسی و جلوگیری از باز سازی دوباره استبداد است. امروز قریب ۳ ملیون و ۸۰۰ هزار دانشجو در دانشگاه های ایران تحصیل می کنند. این دانشجویان به اقتضای نیاز به مطالعه، پژوهش و تبادل اندیشه به آزادی و فضای باز نیاز دارند. بخشی از آن ها در سالهای اخیر به رغم تمامی فشارها و زندان و شکنجه برای این آزادی به پا خاسته و مبارزه کرده است. این نیرو نیز فردای سقوط نظام حاکم به سادگی اجازه نخواهد داد استبداد دیگری جایگزین شود. بهمین گونه است شرایط ملیون ها جوان ایرانی که هم اکنون قربانی استبداداند و ره آوردهای حاکمیت استبدادی برای آنها افزون بر فقدان آزادی، بیکاری، مشکلات زندگی و تحصیل، محرومیت از بسیاری از نیازها و دورنمای ناروشن، نامطمئن و نومید کننده آینده است. اکثریت این نیرو که غالب آن ها با دنیای امروز آشنا هستند و در ارتباط قرار دارند طبعاً نیروی خواهان دمکراسی و نیروی مقاومت در برابر باز سازی دوباره استبداد است.

کارگران ایرانی نیز که طعم بی قانونی و عدم برخورداری از حقوق اولیه، حق اعتراض، اعتصاب، حق تشکیل سندیکا را چشیده اند و در شرایطی سخت برای مطالبات اقتصادی، حقوق دمکراتیک، حقوق صنفی و تشکیل سندیکای مستقل بپا خاسته اند بی شک در شمار نیروهای خواهند بود که در برابر بازسازی بی قانونی و حاکمیت استبدادی دیگر، سکوت کنند و آرام بنشینند.

با توجه به این حقایق برانداختن جمهوری اسلامی نه دورنمای حاکمیت استبدادی دیگر، بلکه چشم انداز استقرار دمکراسی و زمینه و امکان ایجاد جمهوری دمکراتیک را در برابر ما می گشاید. چشم اندازی که هم شرط های ضروری و هم امکانات مساعد متحقق شدن را در خود دارد.

3 - موانع و مشکلات گذار از جمهوری اسلامی

با وجود این زمینه های مادی و ذهنی تحول دمکراتیک، گذار از جمهوری اسلامی نیازمند شرائط و عوامل دیگر است که به حیطة عمل و فعالیت نیروهای دمکرات و آزادیخواه و سازمان های سیاسی خواهان جمهوری دمکراتیک و لائیک، جمهوری دمکراتیک مبتنی بر جدائی دین و

دولت مربوط می گردد و عبارتند از:

یکم - تصور روشن از بدیل جایگزین

نبودن تصویری روشن از نظام جایگزین و ویژگی ها و ساختارهای آن در میان مردم، نظامی که باید بوسیله مردم و بدون دخالت های خارجی ایجاد گردد، یکی از موانع مهم گذار از جمهوری اسلامی است. با توجه به تجربه انقلاب بهمن ماه، مردم بدون شناخت از چگونگی نظام جایگزین و امکان تحقق آن در پی سرنوشتی نامعلوم نخواهند رفت. اعتلای جنبش مردم بصورت جنبش همگانی برای گذار از جمهوری اسلامی تنها با داشتن این بدیل و اطمینان از استقرار آن ممکن می گردد. در روند پیشروی و گسترش این جنبش، جنبشی که می داند در پی چیست و چه می خواهد، هم زمینه و امکان مرتبط شدن مقاومت های گوناگون مردمی بوجود می آید و هم راه های عملی گذار از نظام موجود پدید می آیند و روشن می شوند. بنابراین نیروهای خواهان استقرار یک جمهوری دمکراتیک باید کوشش های لازم را در این ارتباط، در راستای از میان برداشتن این مانع و روشن ساختن بدیل سیاسی - اجتماعی جایگزین استبداد دینی حاکم و سازمان دادن بحث گسترده در باره آن به عمل آورند. دامن زدن بحث پیرامون بدیل جایگزین و مبانی و ساختارهای آن یکی از زمینه های مهم تدارک آینده است. مردم از طریق این بحث و مشارکت در آن و تأمل و تبادل فکر و نظر پیرامون بدیل یا بدیل های مطرح شده از هم اکنون بطور مستقیم و آگاهانه در استقرار نظام دمکراتیک جایگزین و مآلا حفظ آن شرکت می جویند. بحث پیرامون نظام جایگزین در عین حال امکان می دهد مبانی قانون اساسی آینده در ارتباط با ویژگی ها و مشکلات ملی و تاریخی کشور و دستاوردهای جامعه جهانی در زمینه دمکراسی و حقوق بشر، با مشارکت گسترده مردم مورد بررسی همه جانبه قرار گیرد.

دوم - توهم اشکال دیگری از دولت دینی

یکی از عوامل بازدارنده تحول دمکراتیک نفوذ نقطه نظرها و گرایشاتی است که به رغم شکست تجربه جمهوری اسلامی، در پی آنند دولت دینی را همچنان حفظ کنند. نمایندگان این گرایش ها روشنفکران دینی و اصلاح طلبانی هستند که پس از طی یک روند چند ساله ی کشمکش و جدال با نیروهای اقتدارگرا و تمامیت خواه، به منتقدان جدی و بعضا مخالفان خودکامگی ولایت فقیه و ولی فقیه کنونی تبدیل شده اند و بخاطر حفظ نظام اسلامی و یا هر دلیل دیگری در برابر خودسری های مافیای نظامی - مالی حاکم و تجاوزات افسار گسیخته آن علیه حقوق و آزادی های مردم مقاومت می کنند.

اینان که سالیان دراز در ساختن نظام ولایت فقیه و پاسداری از آن نقشی مؤثر داشته اند، بخاطر مواضع انتقادی یا مخالفت با سیاست و عملکرد "رهبری" و نیروهای پیرامون او از مدار قدرت خارج و یا بیرون رانده شده اند. نمی توان نادیده گرفت که یک وجه مخالفت امروز آن ها آزادی خواهی و خواست رعایت حقوق و آزادی های مردم است. اما این آزادی و حقوق مردم که اینان خواستار آنند هنوز با

آزادی و حقوق انسان، با دمکراسی و دستاوردهای امروز جامعه بشری در عرصه حقوق بشر و با حاکمیت مردم فرسنگ‌ها فاصله دارد. آزادی و حقوق مردم، در چارچوب دیدگاه‌ها و طرح‌های آنها قابل تحقق نیست. حکومت اسلامی و دولت دینی که اینان می‌خواهند مستقر کنند، در هر شکل آن، مبتنی بر تبعیض و محدود کردن حقوق انسان است و با آزادی و حقوق بشر در تعارض قرار دارد. اسلامی بودن نظام یعنی قائل شدن جایگاه ویژه برای احکام دین، امتیاز برای شیعیان یا مسلمانان، نابرابری میان مسلمان و غیرمسلمان، میان زن و مرد و محروم کردن شهروندان غیر شیعه یا غیرمسلمان از بسیاری حقوق مدنی است.

مردم ایران پس از سی سال تجربه‌ی جمهوری اسلامی و مشاهده‌ی جنایت، فساد و تبهکاری‌های نظام و تأثیر مستقیم پی‌آمدهای آن بر زندگی خود و پس از روبرو شدن با این واقعیت که در چارچوب این نظام حاکمیت مردم معنایی ندارد، با نخستین مصاف ملیونی در رویدادهای پس از خرداد 88 روند رهایی از نظام ناسازگار با آزادی و عدالت و با الزامات رشد و ترقی را آغاز کردند. با سربلند کردن این نیروی بزرگ خواهان تغییر، اصلاح طلبان و روشنفکران دینی ضمن همراهی با جنبش اعتراضی که طبعاً امری مثبت و در جهت تضعیف نیروهای حاکم است، کوشیدند و می‌کوشند آن را نه در جهت رهایی از دولت دینی، بلکه بسوی سراب‌های تغییرات در درون نظام، اجرای بدون تنازل قانون اساسی و یا بازسازی دولت دینی در اشکالی دیگر بکشانند.

آن‌ها عموماً وضع موجود را ناشی از حاکمیت نیروی خشونت‌گرا و مافیای نظامی - مالی و یا "رهبر" می‌دانند و نه نظام اسلامی و ساختارها و قانون اساسی آن. به باور آنها مشکل نه در دولت دینی و اسلامی بودن حکومت، بلکه در نیروها و اشخاصی است که زمام امور را در دست دارند. بر اساس این دیدگاه، اینان در شرائطی که حاکمیت ولایت فقیه متزلزل شده است و تغییر آن اجتناب‌ناپذیر بنظر می‌آید در تلاش‌اند در تحولات احتمالی آینده، ماهیت اسلامی دولت به هر ترتیب حفظ شود. طرفه این که روشنگران دینی و اصلاح طلبانی چون کدیور، مهاجرانی و سروش‌گه در خارج از کشور به سر می‌برند و در زیر فشار مستقیم حاکمیت قرار ندارند در کار توجیه دولت دینی‌اند، به نظریه پردازی‌های بی‌پایه در این زمینه مشغول‌اند و بنام آزادی خواهی مروج نظریه‌ها و طرح‌هایی هستند که ماهیت نافی و یا محدود کننده آزادی‌ها و حاکمیت مردم و مبتنی بر تبعیض است. بسیاری از این روشنفکران دینی که بدنبال حکومتی اسلامی و متکی به قانون‌اند، همچنان در این توهم‌اند حکومت قانون و آزادی را از افکار و اندیشه‌های خمینی استنتاج کنند، از اندیشه‌هایی که دشمن آزادیست و قانونی بجز قانون شریعت نمی‌شناسد و بر اساس همین اندیشه نیز حکومت اسلامی ضد آزادی را بنیان‌گذارد و تا آخرین لحظه حیات خشونت و کشتار را رهبری کرد.

در میان روشنفکران دینی کسانی نیز وجود دارند که مستقیماً از

حکومت اسلامی و دولت دینی سخن نمی گویند و حتی ظاهرا با آن موافق نیستند ولی در بسته بندی های دیگری همان کالا را عرضه می کنند و همان سراب را نشان می دهند. نمونه آن آقای عبدالکریم سروش و طرح "دمکراسی دینی" اوست. در این طرح گفته می شود "نهاد دین از نهاد دولت جداست" آقای سروش ابتدا به این واقعیت اعتراف دارد که "تجربه تلخ و عمیق جمهوری اسلامی به ما آموخته است در آموختن قدرت و دین و از موضع خدا در جامعه حکومت کردن چه آفت هائی دارد" و سپس ظاهرا بر پایه آموختن از این تجربه تلخ از "سکولاریسم سیاسی" مبتنی بر "جدائی نهاد دین از نهاد دولت" ایشان ناگهان نوعی دولت دینی بنام "دمکراسی دینی" متولد می شود که بنا بر تعریف او "مسئولیتش بر عهده دینداران است" و در آن "سعی می شود قوانینی که با قوانین قطعی دین منافات دارند به تصویب نرسد" و ادامه می دهد "فقه اسلامی و به تبع آن فقه جعفری، محدودتر از آن خواهد بود که بتوانیم همه قوانین را از آن استخراج کنیم، کافی است ما قوانینی بنویسیم که با قطعیات و ضروریات اسلامی منافات نداشته باشد، ضمن این که می توان در همه اینها کسب اجتهاد کرد. جامعه دینی بنا بر خواست اکثریت دینداران هویت و شکل خواهد گرفت"

بطوری که مشاهده می شود در این "سکولاریسم" و "دمکراسی" و عبارت دیگر در این جامعه دینی که بنا بر خواست اکثریت دینداران هویت و شکل خواهد گرفت، قوانین باید بر مبنای "قطعیات و ضروریات اسلامی" باشد و نباید با "قوانین قطعی دین منافات داشته باشند" و تشخیص آنها نیز بطور بدیهی بر عهده مجتهدین است. افزون بر این "میتوان کسب اجتهاد کرد". به عبارت دیگر در این "دمکراسی" همچنان مجتهدین و "اجتهاد" آن ها تعیین تکلیف می کند و سرنوشت مردم و قوانین کشور در دست آن ها یعنی در دست کسانی است که 1 - مضمون اجتهاد اکثریت بزرگ آنها به گواه تاریخ عقب ماندگی و استبداد و فرهنگ استبدادی بوده است و 2 - در آزمایش سی ساله جمهوری اسلامی اکثریت قاطع این مجتهدین در فساد و جنایات سی ساله یا بطور مستقیم بعنوان آمر و عامل و مجری شرکت داشته اند و یا در برابر آن سکوت کرده اند.

هنگامی که قرار باشد دین را به گونه ای در حاکمیت جای داد و نقشی ویژه برای آن قائل شد، ناگزیر باید حقوق غیر قابل تفویض مردم نیز به دیگران، آنهم به "مجتهدین" واگذار گردد. روشن است که در این نظریه پردازی ها، بر خلاف ادعاها، نشانی از آموختن از "تجربه تلخ جمهوری اسلامی" نیست، بلکه دعوت به تکرار آن در شکلی دیگر است. این گونه "راه حل ها" با شکل های دیگر حکومت اسلامی تفاوت ماهوی ندارد و هدف آن حفظ جایگاه ویژه دین، مجتهدین و دینداران است. بهمین جهت چالش و نقد همه جانبه این گونه طرح ها و گرایشات بازدارنده تحول دمکراتیک، از اشکال آشکار تا پوشیده دولت دینی، یکی از وظائفی است که در برابر نیروهای واقعا خواستار دمکراسی قرار دارد. با توجه به پایگاهی که این گونه نظرات در میان بخش

هایی از مردم دارد، روشننگری پیرامون مغایرت آن‌ها با دموکراسی و حقوق انسان یک شرط استقرار جمهوری دمکراتیک و دموکراسی در ایران است، دموکراسی که در آن حقوق ویژه، تبعیض میان شهروندان، پذیرش حق امتیاز برای بخشی و محروم کردن بخشی دیگر از حقوق انسانی و مدنی وجود نداشته باشد.

سوم - سازمان‌های سیاسی، جنبش‌های اجتماعی و مطالباتی

از دیگر شرط‌های رشد جنبش برای تغییر و ارتقاء آن به جنبش همگانی یکی بسط جنبش‌های اجتماعی، مدنی و بطور مشخص جنبش‌های زنان، کارگران، دانشجویان، معلمان و جنبش‌های حقوق بشر است و دیگری وجود سازمان‌های سیاسی بمتابعه وسیله برانگیختن و مرتبط ساختن جنبش‌های پراکنده و هدایت مبارزه سیاسی است. در سال‌های اخیر جنبش‌های اجتماعی با وجود تمامی فشارها و سرکوب، در استمراری قابل توجه جریان داشته و روندی رو به رشد و گسترش را طی کرده‌اند. کمبود اساسی اما در ارتباط با تشکل‌ها، سازمان‌ها و احزاب سیاسی است که قادر نبوده‌اند نقش لازم را ایفا نمایند. در خارج از کشور که زمینه و امکان حضور و فعالیت آزادانه وجود دارد احزاب، سازمان‌ها و نیروهای فعال سیاسی کماکان مجموعه‌ای پراکنده و نامتجان را تشکیل می‌دهند و هر بخشی به اعتبار دیدگاه‌ها، باورها و تصور خود از چگونگی گذار از نظام و چگونگی نظام جایگزین سمت‌گیری و سیاست خود را دنبال می‌کند و به شکل گروه‌هایی کم و بیش کوچک و یا بصورت فعالان سیاسی غیر متشکل در فعالیت‌های اعتراضی و افشاگرانه علیه نظام ولایت فقیه شرکت دارند.

غلبه بر این مشکل و وضعیت ناهنجار موجود ضرورتی مبرم و یک شرط گسترش مبارزه علیه جمهوری اسلامی و پایان دادن به آنست. تلاش در جهت ایجاد اتحادها و ائتلاف‌های ممکن بر پایه اشتراکات در زمینه‌های گوناگون، بویژه در عرصه مبارزه برای استقرار جمهوری دمکراتیک مبتنی بر جدائی دین و دولت ضرورتی است که در برابر این نیروها قرار دارد. موفقیت این تلاش و هماهنگی آن با مقاومت‌های مردم و مبارزه جاری در ایران بی‌تردید چشم‌انداز ایرانی آزاد و دمکراتیک را نزدیک خواهد ساخت.

حقوق بشر استراتژی محوری تحول دموکراتیک

چهارشنبه ۲۴ آذر ۱۳۸۹ - ۱۵ دسامبر ۲۰۱۰

دنیز ایشچی

اولین گفتمان سیاسی آزاد ۹ سازمان سیاسی بر محور حقوق بشر بعنوان راهکار استراتژیک محوری همکاریها را باید نه فال نیک گرفت. اگر با دیدی فراختر به این مساله نگاه کنیم، شاید بشود گفت که این کار مشترک باید سالها پیش آغاز میگردد. حیاتی بودن استمرار این کارکرد مشترک در مسیر همکاریهای عملی در دفاع از آزادیهای فردی و اجتماعی و رفع هر گونه تبعیض از یک طرف و بالاخره کارکرد مشترک در راستای دست یابی به برنامه و یا منشور مشترک تحول سیاسی بر کسی پوشیده نیست.

وظایف و کارکرد خستگی ناپذیر در این راه همگام با در نظر گرفتن مشکلات و سنگلاخهای سر راهی باید ما را از یکطرف با دشواری راه در پیش آگاه کند و از طرف دیگر ایمان ما را به کار طاقت فرسا و خستگی ناپذیر در راه دستیابی به هدفهای دست یابی به منشور مشترک تحول سیاسی اجتماعی، نهادینه کردن ارگان همکاهنگی و همکاری این مجموعه سازمانها در یک ساختار کنگره ملی و یا جبهه فراگیر صد چندان بکند.

باید از یکطرف پذیرفت که راهکار مشترک بر محور حقوق بشر میتواند استراتژی محوری تحول بنیادین را در متن خویش داشته باشد. از طرف دیگر باید پذیرفت که صرفا خواهان اجرای کامل حقوق بشر بودن به تنهایی نمیتواند جایگزین برنامه یا منشور تحول سیاسی دموکراتیک باشد. برنامه سیاسی که در متن خویش عبور از یک نظام سیاسی ولایی نظامی قرون وسطایی به یک نظام دموکراتیک، آزاد، سکولار و مدرن را مد نظر خویش دارد. نظامی سکولار دموکراتیک مدرن که شایسته و برازنده پتانسیلهای بالفعل و بالقوه جنبش دموکراتیک مردمی میباشد.

استراتژی کارکرد مشترک بر محور حقوق بشر بخاطر فراخنای وسعت و تنوع آن در بر گیرنده رنگین کمان متنوع اقشار، طبقات، گروهها، ملیتها و تمامی گروهبندهای مردمی و دموکراتیک باشد. جنبش سبز میتواند بخشی از این رنگین کمان نیروهای متنوع کاروان تحول دموکراتیک باشد. رشته ای که جوهره آن بر مبنای برچیده شدن هر گونه تبعیض و برقرار کردن شرایط آزاد برای رشد و تعالی تمامی پتانسیلهای دموکراتیک مردمی می باشد. استراتژی کارکرد مشترک بر محور حقوق بشر تمامی نیروهای سیاسی دموکراتیک را بصورتی همگام در مسیر تحول دموکراتیک هدایت میکند.

این حرکت در پروسه حرکتی خویش بالغ شده و در شکل تکاملی خویش از

یکطرف آرمانهای خویش را بصورتی فورمولبندی شده میتواند در منشور و یا برنامه تحول دموکراتیک ارائه بدهد، از طرف دیگر نهادهای ساختاری خویش را بصورت بافتها و اندامهای سیاسی دموکراتیک تحول جهت هدایت توأم با دیسپلین لازم جهت تحقق آمال تعریف شدن در برنامه تحول در راستای عبور از نظام ولایی نظامی شکل داده و هدایت بکند.

فرق نظری بینشی که حقوق بشر را بعنوان راهکار محوری و استراتژیک حرکت تحول تعیین میکند با بینشی که انتخابات آزاد را بعنوان چنین آلترناتیوی ارائه میداد در این است که ما با طرح شعار انتخابات آزاد بعنوان استراتژی محوری تحول، درشکه را جلو اسبها میبستیم. با طرح شعار انتخابات آزاد بعنوان شعار محوری، پیش شرطها و پیش زمینه های این شعار را که، اهمیتی بیشتر از خود شعار انتخابات آزاد می یافتند، در درجه دوم قرار میدادیم. در شرایطی که آزاد بودن این انتخابات مشروط به تحقق آن پیش شرطها میبود. با طرح شعار راهکار استراتژیک حقوق بشر، دقیقاً این پیش شرطها بعنوان جاده صاف کن اولیه چنین تحولی مورد هدف قرار میگیرند.

در کنار توجه به این مساله که جایگاه راهکار استراتژیک را نباید با برنامه، پلتفورم یا منشور تحول دموکراتیک اشتباه گرفت و به نهادینه کردن ساختاری این حرکت ائتلافی به همان اندازه باید اهمیت داد، نباید از اشکالات اساسی احتمالی سرراهی غافل بود. یکی از این مسائل محوری این میباشد که در چنین حرکت همگانی ائتلافی استخوانبندی اصلی آن را کدام سازمانهای سیاسی دموکراتیک میتوانند تشکیل بدهند؟ سوال یا مساله بعدی این میتواند باشد که جایگاه ائتلاف چه یا فراکسیون چه در درون چنین ائتلافی چگونه میتواند بصورتی کریستالیزه شده عمل بکند؟

از جنبه های نظری که خارج بشویم، در عمل از نظر آمادگی و بلوغ دموکراتیک سیاسی کدام سازمانها از بابت ذهنی آمادگی بیشتری دارند که در فاز و مرحله اول قدم جلو بگذارند؟ ممکن است در فاز اول بعضی از سازمانهای سیاسی که ما آنها را در درون استخوانبندی اصلی چنین ائتلافی جای میدهیم، در درون چنین ائتلافی نبینیم. چگونه میتوان با در نظر گرفتن علتها و انگیزه های عدم شرکت اولیه آنها، پلهای لازم را برقرار کرد تا آنها هم بتوانند از طریق این پلهای عبور کرده و جایگاه شایسته تاریخی خویش در درون چنین ائتلافی بیابند؟

درست است که این کار باید بصورتی خستگی ناپذیر و بلا انقطاع استمرار داشته باشد که این نهال کوچک به درختی تناور تبدیل گردد، ولی از طرف دیگر باید تمامی امکانات تکنولوژیک عصر معاصر را در

سرعت، وسعت و قوت بخشیدن به شکل گیری و تکامل چنین پروسه ای بکار گرفت. اگر صد سال پیش از موریس و تلگراف و اسب و درشکه برای ارتباطات استفاده میکردند که گاه هفته ها طول میکشید تا یک پیغام از یک گوشه دنیا به گوشه دیگر برود، امروز انسانها در گوشه گوشه دنیا نشسته و در آن واحد با همدیگر بصورت عمومی میتوانند اجلاس تشکیل داده و یا مکاتبه و مصاحبه بکنند. دنیای مجازی اینترنت دروازه های فراخی را به روی بشریت باز کرده که راههای یکساله را میشود در یکماه و یا یک هفته رفت.

اطاقهای بحث اینترنتی، سمینارها و میزگردهای ویژه، کنفرانسهای هدفمند در راستای هدایت هدفمند چنین پروسه ای باید بصورتی مستمر، متنوع، بلا انقطاع و خستگی ناپذیر ادامه داشته باشد. دنیای " سایبر " و الکترونیک به چنین پروسه ای تنوع، سرعت و قدرت ویژه ای خواهد بخشید. باید در نظر گرفت که این کار هدفمند برعکس سنت همیشگی که به دادن اعلامیه های مشترک پس از به وقوع پیوستن حوادثی صورت میگرفت، در راستای بارور کردن نهالی میباشد که جوهره پروسه کارکرد آن بر محور رفع تبعیض و دفاع از حقوق بشر بوده و در چنین مسیر حرکتی تکامل یافته، نهادینه شده و برای خود پلاتفورم و ساختار ویژه خود را خواهد داشت.

از طرفی سردمداران نظام ولایی نظامی جمهوری اسلامی ایران که از قبرهای هزار و چهارصد ساله خود بیدار شده و بر سر چاههای نفت و جمکرانی نشسته اند تمامی تلاش خود را خواهند کرد چنین پروسه ای را از مسیر خود منحرف کرده و یا به تشمت درونی و عدم انسجام آن پردازند. باید با هشیاری کارکردهای ساختارشکنانه را در چنین مسیری تشخیص داده و برخوردها و سیاستهای لازم را در مقابل آنها اتخاذ کرد.

سیاستهای غیر تحولگرای استحاله گرانه و اومانیستی اخلاقی که مسائل اجتماعی را از بار سیاسی اقتصادی آنها تهی کرده و از طریق نصیحتهای نظری اخلاقی میخواهند ذهنهای سردمداران قدرتهای اقتصادی سیاسی در کشور را در راستای مراعات حقوق بشر اصلاح بکنند، دیگر دسته هایی خواهند بود که شاید در راستای بی خاصیت و بی محتوا کردن چنین پروسه ای تلاش بکنند. قابلیت بار استدلالی این جناح از چنان قدرت و انسجامی برخوردار نیست که بتواند چنین پروسه ای را از مسیر آن منحرف بکند. پروسه فکری این جریانها عوض ارتقاع فکری روشنفکران دموکرات دینی در راستای دموکراسی و سکولاریسم، مثل "ملکم خان" در زمان انقلاب مشروطه، باورها و اندیشه های خود را در سطح باورهای فکری این دسته از سیاستمداران دینی پایین می آورد.

دسته دیگر آن دسته از باورمندان به اندیشه های سوسیالیستی هستند که یا هنوز از قرن نوزدهم به قرن بیست و یک وارد نشده اند و یا متعلق به متعقدین به اندیشه های آنارشیستی همان دوره میباشند. این دسته از نیروها کاری جز کاشتن و تبلیغ و ترویج تخم نفرت و کینه و سکتاریسم ندارند. آنها از یکطرف حرف از اتحاد و اتفاق میزنند، ولی در اتفاق آنها خودشان باید محور چنین اتفاقی باشند و اکثریت سازمانهای سیاسی و چپ دیگر را به بهانه هایی در صف خائنان و دشمنان مردم قرار خواهند داد. این دسته ها که هیچگاه قادر نخواهند بود از پایگاهی مردمی برخوردار باشند، در حاشیه به حیات تشنج افزین خود ادامه خواهند داد. از این نظر که نظریات و دیدگاههای آنها برای همه روشن میباشد، آنها نمیتوانند چندان نقش تخریبی و منحرف کننده ای داشته باشند.

نقش احزاب ملی دموکراتیک در چنین ائتلافی میتواند ویژگی و اهمیت خاصی داشته باشد. پرداختن به دلایل شکل گیری چنین احزابی خارج از ظرفیت این مقاله میباشد، ولی وجود عینی آنها و قدرت گیری حرکتی ملی دموکراتیک یک واقعیت عینی غیر قابل انکار میباشد. قیام خرداد سال گذشته نشان داد که عدم بهره گیری از این پتانسیل دموکراتیک که خود از یکطرف نشانگر تاثیرات اندیشه های سلطه کرانه، تبعیض آمیز و نژاد پرستانه میباشد، چقدر میتواند برای جنبش تحولگرایانه دموکراتیک آینده گران تمام شود. کسانی که چنین احزاب ملی دموکراتیک شکل گرفته در آذربایجان، خوزستان، بلوچستان، ترکمن صحرا و جاهای دیگر را نادیده میگیرند و به زحمت به خود اجازه میدهند در کنار احزاب ملی کردستان قرار بگیرند، عوض زیر ذره بین گرفتن دیگران، باید افکار و سیاستهای خویش را شستشو داده و تمیز بکنند.

نهالی بصورت ائتلافی از نه سازمان سیاسی در راستای راهکار رفع تبعیض و مدافعه از حقوق بشر در شرف کاشته شدن میباشد. پرورش و بار آوردن این نهال منجر به نهادینه شدن ساختار آن از یکطرف و فورمولبندی آرمانهای انسجام یافته آن بصورت پلاتفورم تحول و عبور از نظام ولایت فقیه خواهد بود. دست در دست هم در پرورش، رشد و تکامل، باروری و نهادینه شدن ساختاری آن بصورتی مستمر، بلا انقطاع و خستگی ناپذیر از تمامی امکانات موجود بهره بگیریم.

دنیز ایشچی 15/12/2010

افکار عمومی جهان رژیم خشونت طلب جمهوری اسلامی را به پرتگاه می کشاند

سه‌شنبه ۲۳ آذر ۱۳۸۹ - ۱۴ دسامبر ۲۰۱۰

فرزانه سید سعیدی

«دوباره یک زن را در ایران دار زده اند... از وضعیت سکینه آشتیانی خبر داری؟... امیدوارم هر چه زودتر آزاد شود...» اینها سخنان یک پیرزن آلمانی خطاب به من بود. او از وضعیت دو خبرنگار آلمانی که در ایران گرفتار شده اند، نپرسید و نجات جان انسانهای بی دفاع برایش اهمیت زیادی داشت. این پیر زن در ادامه از وضعیت انسانها در زمان جنگ هیتلر سخن راند و خصوصیات جامعه دیکتاتوری را بر شمرد. او در سخنانش اصرار داشت که هیتلر یک اتریشی بوده است و آلمانی نیست.

تنها این پیر زن نیست که چهره مخوفی از جمهوری اسلامی در ذهن دارد. بیشتر کسانی که در اروپا زندگی می کنند، تصویری که از جمهوری اسلامی دارند شکنجه و اعدام و وحشت است اما آنها حساب ایرانی ها را از رژیم جمهوری اسلامی جدا کرده اند. همانطور که این پیر زن به شکلی حساب جامعه آلمان را از هیتلر جدا کرد.

خوشبختانه بسیاری از ایرانیان مقیم اروپا تحصیل کرده هستند و خود را با موقعیتی که در آن زندگی کرده اند به خوبی تطبیق داده اند و همین مساله سبب شده که اروپایی ها پذیرای ایرانیان باشند. اما یک استاد سیاسی در کلاس Orientierungs که به منظور آشنایی مهاجرین با مسائل موجود در آلمان در نظر گرفته شده، این مساله را چنین تشریح می کند: «خیلی ها در اینجا تصور می کنند که روسها شراب خوار، ترک ها کارگر و بالاخره ایرانی ها پزشک هستند. دلیل این است که بیشتر ترکهایی که پس از خاتمه جنگ جهانی دوم به آلمان آمدند برای کمک به عمران و آبادی این کشور مهاجرت کرده و از قشر کارگر بودند. روسها به دلیل سرمایگی که وجود دارد مجبور هستند که با خوردن شراب خود را گرم نگه دارند، هر چند شراب خواری در همه جا وجود دارد. و در نهایت پس از دهه ۶۰ در ایران و اتفاقاتی که در این کشور افتاد قشر وسیعی از تحصیلکردگان و روشنفکران جامعه به سایر نقاط جهان

مهاجرت کردند که این مساله سبب شده تصوری که همه از ایرانیان مهاجر دارند این باشد که همه ایرانیان فرهیخته هستند». مردی اسپانیایی ابتدا به زبان اسپانیایی با من صحبت کرد، بعد که فهمید ایرانی هستم اولین چیزی که گفت این بود: «ایران خطرناک است». جوابی برای این عبارت نداشتم، از طرفی تعصب چسباندن صفت خطرناکی به ایران و از طرفی بازتاب رفتار مقامات جمهوری اسلامی در اذهان عمومی جهان باعث شد که این مرد اسپانیایی دردی را که در چهره ام نقش بسته است ببیند. با من همدردی کرد و بعد برای دلداری دادن به من گفت: «قول می دهم که تا پنج سال دیگر رژیم می که مردم ایران مستحق آن هستند بر سر کار بیاید و جمهوری اسلامی سرنگون شود. پرسیدم: «مطمئنی؟». گفت: «قول می دهم». جواب دادم: «امیدوارم». گفت: «من هم امیدوارم. یکی از آروزهای من این است که به ایران بروم. من عاشق ایرانیان و فرهنگ و کشورشان هستم اما در حال حاضر از سفر به ایران هراس دارم.

یک زن کوبایی که ابتدا می ترسید وضعیت دردناک کوبا را بازگو کند، پس از اینکه به من اعتماد کرد و شرایط جامعه کوبا را تشریح کرد، گفت: «می دانم مردم کوبا نیز روزی همانند ایرانی ها برای گرفتن حق خودشان به خیابانها خواهند ریخت.

زمانی که تازه به آلمان مهاجرت کرده بودم از این مساله که صاحبخانه چطور موافقت می کند یک ایرانی در منزلش سکونت داشته باشد، نگران بودم، او با روی بسیار باز با من برخورد کرد و برای سایر همسایگان نیز تعریف کرده بود که مستاجری ایرانی دارد و خلاصه به دلیل اینکه در ایران تحصیل کرده ام به من افتخار می کرد. از طرفی به دلیل اینکه می دانست در ایران خبرنگار بوده ام همیشه مراقب بود تا اتفاقی پیش نیاید.

با این وجود عده ای هم از رفتاری که ما در خارج کشور علیه جمهوری اسلامی از خود نشان می دهیم راضی نیستند. در یکی از تجمع های خیابانی علیه رژیم جمهوری اسلامی دو عرب با دشنام گویی از کنارمان رد شدند. یک زن عرب نیز پس از مساله انتخابات اخیر در ایران با عصبانیت گفت: «احمدی نژاد مرد بسیار خوبی است چرا مردم شما به خیابانها ریخته اند و ضد او شعار می دهند؟» با زبان خودش جواب دادم: «احمدی نژاد برای شما فرد خوبی است. او پولهای مردم کشور ما را خرج لبنان و فلسطین می کند. تعداد زیادی از مردم ما راضی نیستند که این پولها به دست شما برسد بنابراین خوردن آن حرام است. حتی اگر فرض بگیریم که همه هم راضی باشند من تا زمانی که در ایران زندگی می کردم راضی نبودم و یکنفر هم کافی است که این پولها حرام شود. این زن قدری تامل کرد و از وضعیت اقتصادی بهشت

گونه ای که از ایران تصور می کرد سخن گفت. تصورش این بود که جمهوری اسلامی مردم را در رفاه مطلق نگه داشته و اضافه های پول خود را برای آنها می فرستد. در عین حال همه عربها نظرشان اینچنین نیست. یک دختر سوریه ای که در آلمان تحصیل می کند بعد از تشریح قوانین تبعیض آمیز علیه زنان در ایران گفت که تصویری که در حال حاضر از اسلام دارد به دلیل اینکه در دانشگاه تحصیل کرده بسیار متفاوت از تفکری است که در گذشته از اسلام داشته است. به اعتقاد او مشکلی که در ایران وجود دارد دخالت حوزه علوم دینی در حوزه علوم سیاسی است.

در گذشته تصویری که از آلمان داشتم این بود که تبعیض و توهین زیادی علیه ایرانیان صورت می گیرد و شاید این زمینه فکری به دلیل تبلیغاتی است که در جمهوری اسلامی می شود اما خوشبختانه باید بگویم که این تفکر به هیچ وجه درست نیست. البته هر جامعه ای مشکلات خاص خود را دارد و هیچ جایی از دنیا بهشت برین نیست اما تا کنون به هر کسی که گفته ام ایرانی هستم، برخوردش با من به گونه ای بوده است که به ایرانی بودن خود افتخار می کنم. اما پس از تعریف و تمجیدهایی که از ایرانیان به دلیل تاریخ و تمدن و فرهنگشان می شود بحث به اینجا می کشد که ایرانیان لایق چنین حکومتی نیستند. بیشتر کسانی که با آنها صحبت می کنم درباره وضعیت سیاسی ایران اظهار تاسف می کنند. آنها بیشتر از رفتاری که حکومت ایران با مردم کشور خود می کند اظهار تاسف می کنند تا سیاستهای بین المللی.

شایعه آزادی سکینه آشتیانی برای مدت کوتاهی بازتاب خوبی در محیط آلمان داشت اما پس از مدتی همه دوباره نا امید شدند و انتظار خود از رژیم جمهوری اسلامی را بی جا دانستند. بیشتر کسانی که با آنان برخورد دارم نسبت به اتفاقاتی که در ایران می گذرد آگاهی دارند. آنها از دستگیری های وسیع قشر روشنفکر جامعه نگران هستند. رفتار جمهوری اسلامی بخصوص پس از انتخابات ریاست جمهوری موج شدیدی از تنفر را در جامعه جهانی بوجود آورده است. انعکاس اینهمه خشونت در نهایت به ضرر رژیم منجر خواهد شد تا جایی که حامیان دیکتاتور خود را هم از دست خواهند داد. این رژیم با رفتار غیر انسانی خود در شرایط بحرانی هیچ پشتیبانی نخواهد داشت.

گزارشی از کنفرانس ۱۶ آذر در استکهلم



و سخنرانی های مهرداد درویش پور، مرتضی اصلاح چی و محمد رفیع محمودیان در باره جنبش دانشجویی ایران

شنبه ۲۰ آذر ۱۳۸۹ - ۱۱ دسامبر

از سمت راست: مرتضا اصلاح چی، مهرداد درویش پور و محمدرفیع محمودیان

به مناسبت 16 آذر روز دانشجو، سمیناری جهت بررسی جنبش دانشجویی ایران به همت گروه "دموکراسی سبز" در شهر استکهلم برگزار گردید. در این سمینار مرتضی اصلاح چی، عضو سابق دفتر تحکیم وحدت، دکتر مهرداد درویش پور فعال سیاسی و استاد جامعه شناسی و دکتر محمد رفیع محمودیان استاد جامعه شناسی به ایراد سخن پرداختند. نخست افشین خائف از سوی گروه "دمکراسی سبز" ضمن خوش آمدگویی به حضار و سخنرانان از انگیزه این گروه در برگزاری این کنفرانس و اهمیت بررسی جایگاه جنبش دانشجویی در ایران سخن گفت. سپس سخنرانان به ترتیب حروف الفبا سخنرانی خود را آغاز کردند و در پی آن به پاسخ به پرسش های حضار پرداختند.

در این مراسم مرتضی اصلاحچی به عنوان اولین سخنران درخصوص سیر تاریخی دفتر تحکیم وحدت صحبت کرده و روند تکاملی این تشکیلات از یک جریان حکومتی تا یک تشکیلات آزادی خواه و منتقد حکومت بررسی کرد. مرتضی اصلاحچی در سخنان خود با اشاره به ساختار تشکیلاتی دفتر تحکیم اظهار کرد که ساختار پیشین این مجموعه برای زمانی مناسب بود که دفتر تحکیم از سوی حاکمیت به رسمیت شناخته می شد و اکنون که این مجموعه غیر قانونی و اعضای آن تحت فشار هستند باید راهکاری جدید اتخاذ شود. او از سازماندهی غیر متمرکز و شبکه ای به عنوان شیوه ای کم خطر یاد کرد که باید از سوی فعالین دانشجویی مورد بررسی قرار گیرد. آنچه می خوانید نخست گزارشی است از سخنان این عضو سابق دفتر تحکیم وحدت:



مرتضا اصلاح چی

از آنجا که در زمان دانشجویی خود به عنوان عضو دفتر تحکیم فعالیت می کردم صحبت های خودم را با عنوان "نگاهی از درون به جنبش دانشجویی" معطوف به فعالیت دفتر تحکیم وحدت می کنم که در طول 30 سال گذشته به عنوان گسترده ترین تشکیلات در جنبش دانشجویی ایران فعالیت می کرده است.

نزدیک به نصف عمر دفتر تحکیم وحدت در جهت خلاف فعالیت های آزادی خواهانه بوده است و تغییر نسل دانشجویان باعث شد که دفتر تحکیم با گذر زمان به سمت یک تشکیلات آزادی خواه و دموکراسی خواه حرکت کند.

در دهه اول انقلاب چیزی به عنوان جنبش دانشجویی وجود نداشت چرا که به خاطر انقلاب فرهنگی و اعدام های آن دهه تعداد کثیری از دانشجویان دگر اندیش از دانشگاه خارج شدند. در این زمان دفتر تحکیم تشکیلات بلامنازع درون دانشگاه ها بود و در راستای کنترل فضای دانشگاه و گسترش تئوری انقلاب اسلامی آیت الله خمینی عمل می کرد.

اما بعد از فوت آقای خمینی و به خاطر درگیری های درون حکومتی دفتر تحکیم و حدت همچون سایر گروه های پیرو خط امام تا حدودی از چرخه قدرت حذف شد. در این زمان بود که اعضای این دفتر شروع به بازنگری در عملکرد و اندیشه خود کردند. از دیگر سو در آن زمان جوانانی وارد دانشگاه شدند که در ایام انقلاب کودک بودند و مانند دانشجویان پیش از خود نگاه ایدئولوژیک نداشتند. باید توجه کرد که مهم ترین دلیل چرخش دفتر تحکیم وحدت از یک تشکیلات کنترل گر حکومتی در دهه اول انقلاب به سمت یک تشکیلات خواهان تغییرات بنیادین در دهه سوم همین سیالیت دانشجویان است.

این دو مولفه سبب شد که در سال 76 یکی از مهم ترین دلایل روی کار آمدن دولت اصلاحات فعالیت های دانشجویان و اعضای دفتر تحکیم وحدت باشد. از آن زمان دفتر تحکیم وحدت به عنوان یکی از نیروهای اصلاحات در جامعه فعالیت می کرد و کاملاً همسو با رویکردهای احزاب اصلاح طلب حرکت می کرد. اما کم کم اختلاف نظرهایی میان دولت اصلاحات و دفتر تحکیم به وجود آمد که جرقه آن از 18 تیر بود.

در دولت دوم خاتمی اختلاف میان این تشکیلات و دولت اصلاحات جدی می شود که این امر یکی از دلایل انشقاق در تحکیم بود که نیروهای سنتی به عنوان اقلیت این تشکیلات از نیروهای مدرن که اکثریت را تشکیل می دادند جدا شدند که که دخالت های احزاب اصلاح طلب هم در این زمینه بی تاثیر نبود.

دفتر تحکیم اولین جریانی بود که بحث عبور از خاتمی را مطرح کرد و به این خاطر نیز هزینه های زیادی پرداخت. اعضای این تشکیلات به این نتیجه رسیده بودند که قانون اساسی و ساختار حقوقی جمهوری اسلامی اصلاح پذیر نیست و اصلاحات به شکلی که خاتمی دنبال آن است منجر به نتیجه نخواهد شد.

تداوم این رویکرد اعضای تحکیم سبب شد که این تشکیلات نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری را تحریم کند و این امر کاملاً بی سابقه بود که تشکیلاتی که درون ساختار جمهوری اسلامی فعالیت می کند مردم را به عدم شرکت در انتخابات تشویق کند.

روی کارآمدن محمود احمدی نژاد فضای دانشگاه ها را کاملاً دگرگون کرد. دولت او از همان ابتدا وارد درگیری با دفتر تحکیم وحدت شد و

کم کم تمام امکانات انجمن های اسلامی و دفتر تحکیم وحدت را گرفت. در دولت اول محمود احمدی نژاد فشار بر این مجموعه آن چنان شدت پیدا کرد که پیش از دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در سال 88 اکثر انجمن های عضو دفتر تحکیم و خود این اتحادیه از سوی دولت غیر قانونی اعلام شده و در طول این مدت اکثر اعضای فعال عضو این اتحادیه توسط نهادهای امنیتی بازداشت شدند.

دولت اول محمود احمدی نژاد تا حدودی توانست تا پیش از انتخابات ریاست جمهوری قسمت اعظمی از ساختار تشکیلاتی دفتر تحکیم وحدت را از بین ببرد که این مسئله سبب شد در طی حوادث پس از انتخابات دفتر تحکیم وحدت نتواند به صورت سازماندهی شده نقش چشمگیری را در پیشبرد اعتراضات بازی کند. باید به این مسئله هم توجه کرد که بسیاری از اعضای سرشناس تحکیم پس از انتخابات یا زندانی شدند و یا به خاطر فشارها مجبور به ترک کشور گردیدند و تعداد زیادی هم زیر ضرب نهادهای امنیتی بودند.

چنانکه اشاره کردم ساختار تشکیلاتی تحکیم به گونه ای بود که در شرایط عادی می توانست فعالیت کند چراکه این تشکیلات مجوز فعالیت های خود را از دانشگاه ها می گرفت، درون دانشگاه ها دفتر داشت و تمام اعضای آن شناخته شده بودند و همه سال انتخابات برگزار می کرد به همین خاطر از سال 84 دفتر تحکیم گرفتار سردرگمی شد چراکه ناگهان وزارت علوم می تا پیش از آن برای فعالیت های تحکیم مجوز فعالیت صادر می کرد خود تبدیل به نهادی شد که اساسا موجودیت این تشکیلات را زیر سوال می برد و در همکاری با نهادهای امنیتی اعضای این تشکیلات را زیر فشار قرار می داد.

در همان زمان اعضای این تشکیلات به فکر افتادند که شیوه عملکرد و سازماندهی خود را تغییر دهند اما به خاطر اینکه از قبل برای این مسئله آمادگی وجود نداشت و کسی فکر نمی کرد که دولت تازه بر سرکار آمده بخواهد اساسا تحکیم را حذف کند آمادگی برای این تغییر رویکرد در مجموعه وجود نداشت.

بعد از انتخابات سال 88 فضای سیاسی جامعه کاملا دگرگون شد و جنبش دانشجویی و دفتر تحکیم وحدت ذیل یک جنبش گسترده اجتماعی قرار گرفت.

اگر تا پیش از انتخابات، بدنه دانشجویی نسبت به مسائل سیاسی بی تفاوت بود و فقط اعضای تحکیم که به صورت حرفه ای فعالیت سیاسی می کردند مسائل را پیگیری می کردند پس از انتخابات فضا کاملا برعکس شد چراکه بدنه دانشجویی درگیر مسائل سیاسی و جنبش اعتراضی شد اما اعضای تحکیم به خاطر زندان و محرومیت از تحصیل و ممنوع ورود شدن به دانشگاه قسمت زیادی از ارتباط خود با بدنه دانشجویی را از دست دادند و به همین خاطر بود که دانشجویان عادی به خاطر اینکه تجربه کافی نداشته و ارتباط ارگانیک خود با فعالین جنبش دانشجویی را از دست داده بودند به خاطر مسائل و فعالیت های عادی هزینه های بسیاری را پرداخت کردند.

اکنون بسیاری از صاحب نظران بر این عقیده اند که با توجه به شرایط کشور و سرکوب گسترده و کنترل شدید اجتماعی نهادهای امنیتی سازماندهی اجتماعی به شکل کلاسیک امکان پذیر نیست و باید به سمت سازماندهی شبکه ای رفت. من گمان می کنم که این مدل بهترین شیوه است و اگر فعالین جنبش دانشجویی در این راستا حرکت کنند می توانند از این طریق مجدداً فضای دانشگاه و از قبل آن کل جامعه را اکتیو کنند.

با توجه به پتانسیلی که درون جامعه و دانشگاه ها وجود دارد اگر تغذیه فکری و تئوریک این مسئله مهیا شود و دانشجویان بتوانند خودسازماندهی، و رعایت نکات امنیتی را بیاموزند شاهد خواهیم بود که در آینده مجدداً جنبش اعتراضی بتواند خود را بازسازی کند و توان ادامه مبارزه مساملت آمیز را پیدا کند.

دکتر مهرداد درویش پور به عنوان دومین سخنران این برنامه ویژگی های جنبش دانشجویی را بررسی کرده و از ضرورت پیوند این جنبش با سه جنبش زنان، قومیت ها و کارگری سخن گفت. از نظر این استاد دانشگاه سیالیت و رادیکالیسم دو ویژگی اصلی جنبش دانشجویی است که آنرا به جنبشی پیشتاز در جامعه تبدیل می کند. او جنبش دانشجویی ایران را جنبشی شکست خورده ندانسته و معتقد است که به همین علت حکومت در جهت فشار بیش از پیش به این جنبش بحث انقلاب فرهنگی دوم را مطرح کرده است. آنچه در پی می آید گزارشی است از سخنان دکتر درویش پور در این سمینار:



مهرداد درویش پور

در صحبت های خود به دو مسئله محوری می پردازم. یکی ویژگی جنبش دانشجویی ایران و دیگری رابطه این جنبش با سه جنبش زنان، قومیت ها و کارگری، همچنین سعی می کنم تمایزات و شباهت های اینها را نیز بررسی کنم.

جنبش دانشجویی در جهان به خاطر شرایط به خصوصی که دارد از ویژگی های منحصر بفردی برخوردار است. جوان بودن این جنبش منجر به سیالیت و رادیکال بودن آن می شود. این جنبش همیشه در عرصه اجتماعی پیشتاز است. اعضای این جنبش از موقعیت تثبیت شده اجتماعی برخوردار نیستند که بخواهند گرفتار ملاحظه کاری شوند به همین دلیل به شدت آرمان گرا هستند.

این مسئله هم می تواند نقطه ضعف این جنبش تلقی گردد و هم نقطه قوت آن. نقطه قوت از آن جهت که این جنبش شجاعت بالایی برای تحقیر و به چالش کشیدن قدرت حاکم دارد اما همین خصلت رادیکالیسم و آوانگاردیسم می تواند باعث شود که این جنبش از دیگر جنبش های اجتماعی فاصله بگیرد و این جدایی از سایر جنبش ها می تواند منجر به این شود که سرکوب جنبش دانشجویی توسط قدرت حاکم راحت باشد. نمونه های این امر در تاریخ فراوان دیده می شود.

در کشورهایی که طبقات اجتماعی قدرتمند نیستند جنبش دانشجویی گاه

وظیفه احزاب را انجام می دهد و گفتمان های سیاسی را فرموله می کند. در گذشته ایران شاهدیم که جنبش دانشجویی بارها فعالیت هایی را انجام داده است که در اصل کارویژه احزاب است. از دیگر سو شاید بتوان گفت که این جنبش به خاطر سروکارداشتن با علم و دانش به شدت با روشنفکری گره خورده است به همین خاطر این جنبش از کیفیت بالایی برخوردار است و به گمان من این جنبش را باید نه بر مبنای کمیت آن بلکه با توجه به کیفیت بالا اش و نقشی که در گسترش و بسط تفکر در جامعه ایفا می کند سنجید.

اگر بخواهم جنبش دانشجویی ایران را به لحاظ تاریخی بررسی کنیم این جنبش گرایش به چپ داشته است. اگر آغاز جنبش دانشجویی ایران را از سال 22 در نظر بگیریم می بینیم که نقش حزب توده در جنبش دانشجویی بسیار بالا بوده است. در دهه های چهل و پنجاه نقش جنبش چپ در این جنبش غیر قابل انکار است که این گرایش تا زمان انقلاب فرهنگی در دانشگاه های ایران وجود داشته است.

برخی می گویند که در دهه شصت جنبش دانشجویی گرایش اسلامی داشته است اما واقعیت این است که گروه های اسلامی که در آن دهه در پرتو انقلاب فرهنگی شکل گرفتند اساساً نقش ضد جنبشی داشتند و به عنوان ابزارهای قدرت سیاسی حاکم در دانشگاه ها فعالیت می کردند.

اما این واقعیت که آقای اصلاحی هم بدان اشاره کردند صادق است که تلاش های حکومت برای در اختیار گرفتن کنترل دانشگاه ها ناکام ماند و شاهدیم که قسمتی از اسلام گرایان سیاسی پیشین تلاش کردند از طریق اصلاحات از گفتمان انقلابی عبور کنند. این مسئله در دانشگاه ها هم رخ داد و دگردیسی دفتر تحکیم، هم نوایی این جریان با گفتمان پسا انقلابی است.

ما می بینیم که جنبش دانشجویی و دفتر تحکیم وحدت در این دوره کاملاً با اصلاح طلبان همسو بوده است اما به نظر من با حادثه 18 تیر است که این جنبش بند ناف خود را از گروه های اصلاح طلب می برد و به عنوان یک جنبش مستقل تولدی دوباره پیدا می کند و از گروه های اصلاح طلب فراتر می رود. باید توجه کرد که این تحولات توسط دفتر تحکیمی رخ می دهد که با هدف کنترل فضای دانشگاه ها شکل گرفته بود.

دفتر تحکیم دو تغییر اساسی داشته است. یکی فاصله گیری از گفتمان اصلاح طلبی حکومتی است که در بعضی مواقع حتی از آن سمت بام افتاده است. یک نمونه بیانیه ای است که این تشکیلات پس از حمله آمریکا به عراق منتشر کرد و در آن امید به نیروهای خارجی برای تحول در ایران نقش برجسته ای یافت. تغییر دوم زبان سکولار دفتر تحکیم است. این تشکیلات دیگر زبان دینی ندارد و به یکی از قوی ترین تشکل های سکولار کشور تبدیل شده است. البته در کنار این تشکیلات دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب و دانشجویان لیبرال هم هستند که آنها هم گفتمان سکولار دارند.

جنبش دانشجویی ایران به خاطر ویژگی هایی که دارد خار چشم حکومت

است و می بینیم که اکنون یکی از دغدغه های اصلی حکومت کنترل این جنبش و فضای دانشگاه است. جنبش دانشجویی ایران نه سرنوشت جنبش دانشجویی چین را داشت که کاملاً شکست بخورد و نه سرنوشت جنبش دانشجویی یوگوسلاوی را که توانست نقش جدی ای در سرنگونی میلوسویچ ایفا کند. جنبش دانشجویی ایران نه جنبش شکست خورده است و نه جنبش پیروزمند.

مهم ترین فشار حکومت روی دانشگاه است و به همین خاطر هم می بینیم که مرتب بحث انقلاب فرهنگی دوم از سوی حکومت مطرح است چرا که حکومت از اینکه دانشگاه به عنوان مهم ترین مرکز تولید فکر سکولار الهام بخش جامعه باشد نگران است.

اگر بپذیریم که جنبش دانشجویی، جنبش زنان، جنبش اتنیک و جنبش کارگری چهار جنبش مهم جامعه ما هستند نقطه مشترک این چهار جنبش زبان سکولار آنها است. از دیگر سو هر چهار جنبش از حکومت مستقل اند. اما چه چیزی میان جنبش دانشجویی و سه جنبش دیگر تفاوت ایجاد می کند؟ به گمان من جنبش دانشجویی با توجه به دلایلی که برشمردم از کیفیت بالاتری به نسبت بقیه جنبش های مدنی ایران برخوردار است. از آنجا که دانشگاه محل زیست دانشجویان است امکان سازماندهی درونی جنبش دانشجویی به نسبت سایر جنبش ها راحت تر است. به همین علت هم حکومت همواره فشار را بر این جنبش تشدید می کند. اما اگر این جنبش در پیوند با سایر جنبش های اجتماعی نباشد (و به نظر من پاشنه آشیل این جنبش هم همین مسئله است) حکومت این امکان را دارد که این جنبش را سرکوب کند.

باید توجه کنیم که دانشگاه ها فقط در تهران نیستند در شهرهای دیگر و مناطق حاشیه ای هم دانشگاه وجود دارد. دانشجویان این شهرها می توانند ارتباط خوب و موثری را با جنبش اتنیک در این شهرها برقرار کنند. جنبش زنان به عنوان جنبشی که به صورت بالقوه بزرگ ترین بدنه اجتماعی را در کشور دارد می تواند بسیار فعالتر عمل کند و یا کرگران که وظیفه تولید را بر عهده دارند.

اگر جنبش دانشجویی خواستار تغییر وضع موجود است نیازمند این مسئله است که نه فقط به تجدید سازمان خود بپردازد بلکه باید پیوند ارگانیک با سه جنبش دیگر اجتماعی برقرار کند.

دکتر محمد رفیع محمودیان به عنوان آخرین سخنران این سمینار بحث خود را با نگاهی چالش گرانه نسبت به جنبش دانشجویی آغاز کرد. او سه مسئله را درخصوص جنبش دانشجویی مطرح کرده و عنوان کرد که تحلیل این جنبش با توجه به نوع پاسخ به این پرسش ها متفاوت خواهد بود. این استاد جامعه شناسی دانشگاه استکهلم ابتدا هویت جنبش دانشجویی را به چالش کشید، سپس این سوال را طرح کرد که آیا این جنبش در ساختار سیاسی درون مند است یا برون مند و سپس مطرح کرد که ابتدا باید دید ساختار سیاسی ایران به سمت باز شدن حرکت می کند یا بسته شدن.

او با توجه به این سه پرسش سه رویکرد را برای فعالیت جنبش

دانشجویی در نظر گرفت. یکی اینکه به عنوان بخشی از جنبش اعتراضی کلان جامعه در جهت مطالبات لیبرالی و دموکراسی خواهانه حرکت کند. دیگر اینکه با توجه به هویت خود صرفاً پیگیر مسائل مربوط به دانشگاه شود و دست آخر اینکه به در نظر داشتن آینده گفتمان جدیدی را در جامعه طرح کند. گزارشی از سخنان این استاد دانشگاه در زیر می آید:



محمدرفع محمودیان

اصل بحث من سه سوال است که تلاش می کنم از دل آنها سه بدیل آرمانی برای جنبش دانشجویی ایران طرح کنم. من فکر می کنم در رابطه با جنبش دانشجویی ایران باید ابتدا این سوال طرح شود که آیا ما می توانیم از چیزی به عنوان جنبش دانشجویی در ایران صحبت کنیم؟

زمانی که ما از جنبش کارگری صحبت می کنیم مشخص است در مورد چه چیزی حرف می زنیم چراکه یک کارگر چه چپ باشد چه نباشد هویت طبقاتی و ارزش های معین سیاسی و اجتماعی است. آیا ما می توانیم این مسئله را در مورد جنبش دانشجویی هم بکار ببریم؟

اگر بگوییم که جنبش دانشجویی بخشی از جنبش اعتراضی عمومی جامعه است این به سطح جامعه تقلیل پیدا می کند. اگر جنبش دانشجویی را به صورت خاص به دانشجو بودن افراد که دوره محدودی در دانشگاه تحصیل می کنند ارجاع دهیم آن زمان این دانشجویان باید با توجه به هویت معین خود خواست های معینی هم داشته باشند. آیا ما چنین اثری در جنبش دانشجویی ایران دیده ایم؟

این سوالی است که باید به آن پرداخته شود. من در خانواده خودم بسیاری از بستگانم را دیده ام که در دوره دانشجویی فعالیت می کردند که تعدادی از آنها هم در آن زمان کشته شدند اما بسیاری از آن افراد بلافاصله پس آنکه در شان تمام می شد و از دانشگاه خارج می شدند دیگر فعالیتی نمی کردند و کوچک ترین تحرکی نداشتند. چرا دانشجویی که با تمام شدن درسش وارد سازوکار اجتماعی و سیستم بروکراسی میشود دیگر فعالیت سیاسی نمی کند؟

دومین سوال این است که جنبش دانشجویی بخش برون مند ساختار سیاسی است یا بخش درون مند؟ یعنی خواستار براندازی رژیم سیاسی است یا خواهان تکوین آن؟ ممکن است بسیاری بگویند خواهان براندازی است اما چگونه است که دانشجویان بلافاصله پس از اتمام تحصیل به عنوان طبقه متوسط کشور جذب سیستم شده و در آن حل می شوند؟ این سوال چگونه پاسخ داده می شود؟

سومین مسئله این است که مسیر تحول ساختار سیاسی در ایران چیست؟ آیا این ساختار سیاسی رو به باز شدن و دربرگیری بیشتر داشته است یا به عکس بوده است. جامعه مدرن دستگاه هاضمه قوی ای دارد و گروه های مختلف را کشف و در خود ادغام می کند به عنوان مثال در جامعه سوئد طبقه کارگر به طور کامل در سیستم حل شده است. انقلاب ایران

هم باعث شد که بخش های وسیعی از گروه های حاشیه ای در جامعه ادغام شوند.

با این وصف آیا این تعبیر درستی است که بگوییم جامعه ایران باز تر شده است یا نه باید بگوییم بسته تر شده است. اگر باز تر شده است باید بگوییم که گشایش اجتماعی برای دانشجویان هم حاصل شده است. من از کاتوزیان مدد می گیرم و می گویم که قبلا در جامعه ایران کافی بود که کسی از روستاها و شهرهای کوچک دانشجوی شود و پس از چهار سال بلافاصله تبدیل به طبقه متوسط می شد و نقش خود را در جامعه ایفا می کرد. فرزندان کارگران و دهقانان که توانستند درس بخوانند بلافاصله تغییر جایگاه دادند. شاید این درست باشد که بگوییم این مسئله به طور عام برای طبقات صادق نبود و درخصوص افراد صدق پیدا می کرد.

اگر اینگونه نگاه کنیم تلاش دانشجویان این است که سیستم را بازتر و دربرگیرندگی آنرا افزایش دهند اما زمانی می توانیم بگوییم جنبش دانشجویی در پی براندازی سیستم است که معتقد باشیم سیستم اجتماعی بسته است و اجازه ورود افراد را به خود نمی دهد.

اگر بگوییم که جنبش دانشجویی بخشی از حرکت عمومی اعتراضی جامعه است این جنبش در آن رابطه می تواند فعال باشد. حرکت جامعه ایران رو به سمت دموکراسی لیبرال دارد. من به شخصه منتقد این رویکرد هستم اما واقعیت این است که سیر حرکت جامعه جهانی به این سمت است و ایران نیز چنین است.

در دموکراسی پارلمانی انتخابات نقش کلیدی را دارد و به همین علت هم هست که جنبش سبز با این ویژگی ها شکل می گیرد. اگر جنبش دانشجویی ذیل جنبش کلان اجتماعی حرکت می کند باید به دنبال آزادی انتخابات و تحقق دموکراسی حرکت کند و من راه دیگری برای آن نمی بینم. به همین علت هم می بینیم در جوامعی که احزاب می توانند این کارویژه را ایفا کنند جنبش دانشجویی نقش فرعی ایفا می کند.

آیا جنبش دانشجویی جنبش دانشجوی به سان دانشجوی است. یک نمونه آن چیزی است که اکنون در انگلیس است و آنها به عنوان دانشجوی دنبال مسائلی هستند که فقط مربوط به دانشجوی و دانشگاه است. البته باید توجه کنیم که این مسائل می توانند بسیار مهم و جدی باشند. اکنون در ایران حمله به دانشگاه به عنوان یک نهاد مدرن بسیار جدی و سازماندهی شده است و اگر دانشجوی می خواهد بنابر هویت دانشجویی خود فعالیت کند وظیفه اش این است که ازساحت دانشگاه دفاع کند.

دانشجو علاوه بر هویت دانشجوی بودن خود جوان هم هست به این خاطر آینده جامعه را نمایندگی می کند و در این رابطه می تواند هنجارها، ارزش ها و آرمان های نوین اجتماعی را در جامعه طرح کند. این کاری است که جنبش دانشجویی آلمان و فرانسه در دهه شصت انجام داد و آثار آن هنوز در آن جوامع وجود دارد.

برای جنبش دانشجویی ایران کدامیک از این بدیل ها مهم تر هست و کدامیک باید مهم تر باشد. اینکه جنبش دانشجویی در کدامیک از این

سه راه حرکت کند بستگی دارد به اینکه به آن سوال ها چگونه پاسخ گوئیم. البته باید توجه داشت که این سه رویکرد را نمی توان کاملاً از هم تفکیک کرد و در بسیاری مواقع در هم تنیده هستند.

دکتر محمد رفیع محمودیان به عنوان آخرین سخنران این سمینار بحث خود را با نگاهی چالش گرانه نسبت به جنبش دانشجویی آغاز کرد. او سه مسئله را درخصوص جنبش دانشجویی مطرح کرده و عنوان کرد که تحلیل این جنبش با توجه به نوع پاسخ به این پرسش ها متفاوت خواهد بود.

این استاد جامعه شناسی دانشگاه استکهلم ابتدا هویت جنبش دانشجویی را به چالش کشید، سپس این سوال را طرح کرد که آیا این جنبش در ساختار سیاسی درون مند است یا برون مند و سپس مطرح کرد که ابتدا باید دید ساهتار سیاسی ایران به سمت باز شدن حرکت می کند یا بسته شدن.

او با توجه به این سه پرسش سه رویکرد را برای فعالیت جنبش دانشجویی در نظر گرفت. یکی اینکه به عنوان بخشی از جنبش اعتراضی کلان جامعه در جهت مطالبات لیبرالی و دموکراسی خواهانه حرکت کند. دیگر اینکه با توجه به هویت خود صرفاً پیگیر مسائل مربوط به دانشگاه شود و دست آخر اینکه به در نظر داشتن آینده گفتمان جدیدی را در جامعه طرح کند.

گزارشی از سخنان این استاد دانشگاه در زیر می آید:

اصل بحث من سه سوال است که تلاش می کنم از دل آنها سه بدیل آرمانی برای جنبش دانشجویی ایران طرح کنم. من فکر می کنم در رابطه با جنبش دانشجویی ایران باید ابتدا این سوال طرح شود که آیا ما می توانیم از چیزی به عنوان جنبش دانشجویی در ایران صحبت کنیم؟

زمانی که ما از جنبش کارگری صحبت می کنیم مشخص است در مورد چه چیزی حرف می زنیم چراکه یک کارگر چه چپ باشد چه نباشد هویت طبقاتی و ارزش های معین سیاسی و اجتماعی است. آیا ما می توانیم

این مسئله را در مورد جنبش دانشجویی هم بکار ببریم؟

اگر بگوئیم که جنبش دانشجویی بخشی از جنبش اعتراضی عمومی جامعه است این به سطح جامعه تقلیل پیدا می کند. اگر جنبش دانشجویی را به صورت خاص به دانشجوی بودن افراد که دوره محدودی در دانشگاه تحصیل می کنند ارجاع دهیم آن زمان این دانشجویان باید با توجه به هویت معین خود خواست های معینی هم داشته باشند. آیا ما چنین اثری در جنبش دانشجویی ایران دیده ایم؟

این سوالی است که باید به آن پرداخته شود. من در خانواده خودم بسیاری از بستگانم را دیده ام که در دوره دانشجویی فعالیت می کردند که تعدادی از آنها هم در آن زمان کشته شدند اما بسیاری از آن افراد بلافاصله پس آنکه درسشان تمام می شد و از دانشگاه خارج می شدند دیگر فعالیتی نمی کردند و کوچک ترین تحرکی نداشتند. چرا دانشجویی که با تمام شدن درسش وارد سازوکار اجتماعی و سیستم بروکراسی میشود دیگر فعالیت سیاسی نمی کند؟

دومین سوال این است که جنبش دانشجویی بخش برون مند ساختار سیاسی است یا بخش درون مند؟ یعنی خواستار براندازی رژیم سیاسی است یا خواهان تکوین آن؟ ممکن است بسیاری بگویند خواهان براندازی است اما چگونه است که دانشجویان بلافاصله پس از اتمام تحصیل به عنوان طبقه متوسط کشور جذب سیستم شده و در آن حل می شوند؟ این سوال چگونه پاسخ داده می شود؟

سومین مسئله این است که مسیر تحول ساختار سیاسی در ایران چیست؟ آیا این ساختار سیاسی رو به باز شدن و دربرگیری بیشتر داشته است یا به عکس بوده است. جامعه مدرن دستگاه هاضمه قوی ای دارد و گروه های مختلف را کشف و در خود ادغام می کند به عنوان مثال در جامعه سوئد طبقه کارگر به طور کامل در سیستم حل شده است. انقلاب ایران هم باعث شد که بخش های وسیعی از گروه های حاشیه ای در جامعه ادغام شوند.

با این وصف آیا این تعبیر درستی است که بگوییم جامعه ایران باز تر شده است یا نه باید بگوییم بسته تر شده است. اگر باز تر شده است باید بگوییم که گشایش اجتماعی برای دانشجویان هم حاصل شده است. من از کاتوریان مدد می گیرم و می گویم که قبلا در جامعه ایران کافی بود که کسی از روستاها و شهرهای کوچک دانشجوی شود و پس از چهار سال بلافاصله تبدیل به طبقه متوسط می شد و نقش خود را در جامعه ایفا می کرد. فرزندان کارگران و دهقانان که توانستند درس بخوانند بلافاصله تغییر جایگاه دادند. شاید این درست باشد که بگوییم این مسئله به طور عام برای طبقات صادق نبود و درخصوص افراد صدق پیدا می کرد.

اگر اینگونه نگاه کنیم تلاش دانشجویان این است که سیستم را بازتر و دربرگیرندگی آنرا افزایش دهند اما زمانی می توانیم بگوییم جنبش دانشجویی در پی براندازی سیستم است که معتقد باشیم سیستم اجتماعی بسته است و اجازه ورود افراد را به خود نمی دهد.

اگر بگوییم که جنبش دانشجویی بخشی از حرکت عمومی اعتراضی جامعه است این جنبش در آن رابطه می تواند فعال باشد. حرکت جامعه ایران رو به سمت دموکراسی لیبرال دارد. من به شخصه منتقد این رویکرد هستم اما واقعیت این است که سیر حرکت جامعه جهانی به این سمت است و ایران نیز چنین است.

در دموکراسی پارلمانی انتخابات نقش کلیدی را دارد و به همین علت هم هست که جنبش سبز با این ویژگی ها شکل می گیرد. اگر جنبش دانشجویی ذیل جنبش کلان اجتماعی حرکت می کند باید به دنبال آزادی انتخابات و تحقق دموکراسی حرکت کند و من راه دیگری برای آن نمی بینم. به همین علت هم می بینیم در جوامعی که احزاب می توانند این کارویژه را ایفا کنند جنبش دانشجویی نقش فرعی ایفا می کند.

آیا جنبش دانشجویی جنبش دانشجویی به سان دانشجوی است. یک نمونه آن چیزی است که اکنون در انگلیس است و آنها به عنوان دانشجوی دنبال مسائلی هستند که فقط مربوط به دانشجویان و دانشگاه است. البته باید

توجه کنیم که این مسائل می توانند بسیار مهم و جدی باشند. اکنون در ایران حمله به دانشگاه به عنوان یک نهاد مدرن بسیار جدی و سازماندهی شده است و اگر دانشجو می خواهد بنابر هویت دانشجویی خود فعالیت کند وظیفه اش این است که ازساحت دانشگاه دفاع کند. دانشجو علاوه بر هویت دانشجو بودن خود جوان هم هست به این خاطر آینده جامعه را نمایندگی می کند و در این رابطه می تواند هنجارها، ارزش ها و آرمان های نوین اجتماعی را در جامعه طرح کند. این کاری است که جنبش دانشجویی آلمان و فرانسه در دهه شصت انجام داد و آثار آن هنوز در آن جوامع وجود دارد. برای جنبش دانشجویی ایران کدامیک از این بدیل ها مهم تر هست و کدامیک باید مهم تر باشد. اینکه جنبش دانشجویی در کدامیک از این سه راه حرکت کند بستگی دارد به اینکه به آن سوال ها چگونه پاسخ گوئیم. البته باید توجه داشت که این سه رویکرد را نمی توان کاملاً از هم تفکیک کرد و در بسیاری مواقع در هم تنیده هستند. گزارش از گروه دمکراسی سبز
عکس ها از زینت هاشمی از رادیو پژواک

تجمع اعتراضی "همگامی"



به جنایات رژیم جمهوری اسلامی در بروکسل به مناسبت روز جهانی حقوق بشر

فرزانه سید سعیدی

جمعه ۱۹ آذر ۱۳۸۹ - ۱۰ دسامبر ۲۰۱۰

نمایندگان از نهادها و کانونهای شهرهای اروپا در حرکتی نمادین در روز جهانی حقوق بشر برای مقابله به جنایات جمهوری اسلامی در بروکسل مرکز اتحادیه اروپا تجمع کردند.

شرکت کنندگان در این تجمع با سردادن شعارهایی نظیر "دانشجوی زندانی آزاد باید گردد" ، "کارگر زندانی آزاد باید گردد" ، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" ، "کارگر، معلم ، دانشجو، اتحاد اتحاد" ، "مرگ بر جمهوری اسلامی" ، "مرگ بر این رژیم زن ستیز" ،

“تشکل کارگری آزاد باید گردد” ، “تشکل مردمی آزاد باید گردد” ،
“قوانین زن ستیز ملغی باید گردد” و “فاشیسم اسلامی ملغی باید
گردد” جنایات رژیم جمهوری علیه حقوق بشر را محکوم کردند.

“نیکولاس کروئس” عضو حزب سوسیالیست مبارز بلژیک در سخنرانی گفت
: “آنچه کمتر به آن اهمیت داده می شود حقوق کارگری است.

وی افزود: در کنار مقاومتی که در ایران از حدود یکسال و نیم پیش
در برابر رژیم جمهوری اسلامی انجام شد، در کشورهای دیگر نظیر
هندوستان شاهد اعتصاب 2 هزار نفرده بودیم و همچنین در پرتغال نیز
شاهد اعتراضات گسترده بودیم. تنها در شش ماه گذشته در یونان شش
اعتصاب عمومی صورت گرفته است.

وی ادامه داد: همانطور که ایران در سکوت است در فرانسه نیز وضع
به همین شکل است اما معلوم نیست این آرامش ظاهری تا کی ادامه
یابد. اما تمام این اعتصابات و مقاومتها فراموش نشدنی است و در
اذهان عمومی نقش بسته است.

وی تاکید کرد: بیش از همه دانشجویان ، معلمان و کارگران باید
اتحاد داشته باشند.

“شهاب سیروان” عضو افتخاری “ایکاد” از ایران در گفت و گو با
خبرنگار ندای آزادی گفت: ایکاد (ICAD) پیام هبستگی خود به
“همگامی” را اعلام کرده است.

وی همچنین اعلام کرد: ایکاد که کشورهای نظیر آرژانتین ، شیلی ،
کلمبیا ، مکزیک ، بلژیک ، فرانسه ، انگلیس ، آلمان ، ترکیه ،
فیلیپین و ویتنام با آن همکاری دارند همراهی خود را با برنامه
“تریبونال” اعلام کرده اند.

سیروان در تشریح برنامه تریبونال گفت : تریبونال پروژه ای است که
بر اساس آن قرار است جمهوری اسلامی به دلیل کشتار و جنایات 30
ساله محاکمه شود. این پروژه به زودی به مرحله عملی خواهد رسید.



در این مراسم یکی از هنرمندان “رقص رهایی” را که به سبکی نوین با
پیام صلح و دوستی برای تمام ملیتها بود، اجرا کرد.

همچنین یاد عزیزان از دست رفته در قتلهای زنجره ای و دیگر کسانی
که جان خود را در راه آزادی از دست داده اند، گرامی داشته شد.

در پایان این مراسم قطعنامه “همگامی” به مناسبت 10 دسامبر روز
جهانی حقوق بشر، روز مقابله با جنایات جمهوری اسلامی قرائت شد.
قطعنامه هبستگی با مبارزات مردم ایران در شهر بروکسل - بلژیک (

در شصت و دومین سالگرد روز جهانی حقوق بشر، ابتدایی ترین حقوق انسان ها در ایران همچنان به وحشیانه ترین شکل پایمال می شود. زندگی و معیشت مردم در معرض تجاوز مداوم رژیم جمهوری اسلامی قرار دارد.

فعالان کارگری، حقوق بشر، دانشجویان، زنان، ملی و دگر اندیشان دیگر مذاهب در زندان ها به سر می برند.

مادران زندانیان و اعدام شدگان تحت انواع و اقسام اذیت و آزارها قرار دارند. پرونده باز جنایات سیاسی رژیم از جمله کشتار زندانیان سیاسی و قتل های زنجیره ای دگر اندیشان، زخمی گشوده است بر پیکر جامعه ما. جامعه خواهان دادخواهی در برابر ابعاد گسترده جنایاتی است که در 31 سال گذشته توسط رژیم جمهوری اسلامی نسبت به فرزندان انجام گرفته است.

در شرایطی که جنبش عظیم مردمی علیه همه این بی عدالتی ها و علیه تمامیت رژیم اسلامی موقتا با تکیه مطلق رژیم به سر نیزه از خیابانها به عقب رانده شده است و همچون آتش زیر خاکستر در پی مجالی برای شعله ور شدن است:

ما همگامان به عنوان بخشی از نیروهای فعال ایرانی در شهرهای مختلف اروپا بر این باور جمعی هستیم که امروز شرایط بسیار مناسبی در خارج از کشور برای هماهنگ کردن و سازماندهی حرکت های اعتراضی بر علیه رژیم جمهوری اسلامی در پشتیبانی از مبارزات مردم وجود دارد.

ما بر این باوریم که می توان با حرکت از وجوه مشترک، فعلیتهای خود را در دفاع از مبارزات روزمره مردم بر علیه کلیت نظام جمهوری اسلامی و انعکاس آن در سطح افکار عمومی در خارج از ایران هماهنگ و سازماندهی کرد.

روند شکل گیری این حرکت

ما این دوره از فعالیت های خود را تحت عنوان "همگامی نیروها و مجامع شهری در پشتیبانی از مبارزات مردم ایران" با سازماندهی اکسیون های اعتراضی در مقابل کلیت نظام و نه گفتن به انتخابات ضد دمکراتیک ریاست جمهوری بین کاندیداهای خودی، در تاریخ 12 ژون 2008 روز برگزاری انتخابات در برابر سفارت خانه های جمهوری اسلامی ایران در بسیاری از شهرهای اروپا به صورت پراکنده و یا در همکاری های کوتاه مدت آغاز نمودیم. از نیمه دوم ماه ژون همان سال تا به امروز ارتباطات ما در حال شکل گیری و تکامل است. تعداد زیادی از واحدهای شهری در این فاصله به طور مرتب به برگزاری اکسیون های اعتراضی در شهرهای خود اقدام کرده اند و در پی آن هستند که

ارتباطات خود را در سطح فرا محلی هماهنگ کرده و دامنه آنرا گسترش دهند.

ما از همان آغاز در پی آن بودیم که با در نظر گرفتن جایگاه اپوزسیون بر مبنای قبول برابر حقوقی فکری و ساختاری و نه کمی، زمینه سالمی برای هماهنگی میان فعالیت های دمکراتیک در سطوح شهری و فرامحلی فراهم کنیم.

هدف ما این است که بتوانیم در یک جو سالم و دمکراتیک در ادامه مبارزات سی و یک ساله اپوزسیون مترقی و آزادی خواه در برابر تمامیت رژیم جمهوری اسلامی ایران، تا آنجایی که امکان پذیر است و از توان ما بر می آید، در پشتیبانی از مبارزات مردم در ایران و به عنوان بخشی از آن در خارج از مرزهای ایران قدم های مثبتی برداریم.

کوشش ما این است که به باز کردن فضای دمکراتیک و روحیه آزاد اندیشی در شهرها دامن زنیم، اشکال جدید همکاری و هماهنگی در فعالیت ها را آزمایش و تجربه کنیم و محدوده فعالیت های خود را وسعت بخشیم. ما در پی آن هستیم که عناصر و نیروهای مترقی با استقلال فکری، به عنوان بخش آینده نگر جنبش با طرح سوال ها و خواسته های مشترک خود در برابر کلیت نظام جمهوری اسلامی، در صحنه مبارزات فعلی فعالانه شرکت کنند.

تجربه ما و فعالیت های مشترکمان، به ویژه در دوره اخیر دال بر آن است که می توان با نشان دادن روحیه حسن و تفاهم، با حرکت از مشترکات و وجوه اشتراک بین بخش های مختلف اپوزسیون و مترقی و دمکرات را گسترش داد و حول نکات مورد اختلاف به گفت و گو نشست و به شکل گیری جو زنده سیاسی و تحرک مبارزاتی علیه کلیت نظام جمهوری اسلامی و تفکر بازمانده از نظام های موروثی، ساختارهای فرد محوری و ولایت مداری نیز مبارزه کرد.

حرکت ما می تواند به عنوان یک تجربه عملی در خارج از مرزهای ایران سرآغازی باشد برای همگامی های ضروری و ارتباط بیشتر در میان همه نیروهایی که هدفشان پشتیبانی از مبارزات مردم، ارتقاء و گسترش آن و عبور از جمهوری اسلامی است.

ما از همه دوستان ایرانی صمیمانه درخواست می کنیم که برای آینده ای بهتر و انسانی با ما، همگام شوند تا مشترکا بتوانیم از مبارزات مردم برای رسیدن به آزادی، برابر حقوقی و عدالت اجتماعی پشتیبانی کنیم.